

بسم الله الرحمن الرحيم

«مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» اثری است ترجمه و تألیف آیت اله العظمی سید علی خامنه ای که به سرمایه انتشارات آسیا در تیر ماه ۱۳۴۷ برابر با ربیع الثانی ۱۳۸۸ در چاپخانه مشعل آزادی بچاپ رسیده است.

کتاب هم ترجمه است و هم همان گونه که مترجم می گوید با وجه به افزوده شدن یادداشت های او به متن، حالت تالیفی هم پیدا کرده است. این کتاب دارنده ی اطلاعات وسیع و نو و مخالف روایت مشهور در آزادی هندوستان و پاکستان است.

مؤلف و مترجم کوشیده اند تا پرده از این واقعیت که مبارزات ضد استعماری هند وابسته و شروع شده با حرکت مسلمانان است و مهم ترین رکن مبارزات آن مسلمانان بوده اند پرده بردارند.

در گام اول داستان ورود کمپانی هند شرقی و سایر کمپانی های استعماری و برامپی خرنده ی آنان برای از بین بردن امپراطوری اسلامی و بعد اشغال هند به وسیله ی کمپانی هند شرقی و بعد دولت بریتانیا مطرح گردیده است. و روند مبارزات علما و سر سید احمدخان با دولت بریتانیا و بعد نقش هندوها بررسی شده است و مبارزات مقاومت منفی گاندی متأثر از مبارزه ی نافرمانی مدنی مسلمانان از نیمه ی قرن هیجدهم ذکر گردیده است. و اسنادی از نحوه ی پیشرفت مبارزه و تشکیل حزب کنگره به عنوان حزب متحد علیه استعمار به دست انگلیس ها و بعد مقابله ی حزب دست ساخته با انگلیس و از این سو مقابله ی علما در مور انگلیس با محوریت نافرمانی مدنی و ایجاد مدارس جدید و در نهایت ایجاد مسلم لیگ حاصل اتحاد علما و روشنفکران بر شمرده شده است. برنامه ی انگلیسی ها برای امتیاز دادن به هندوها و تضعیف مسلمین، تشدید اختلافات هندو و مسلمان و بین مسلمین مطرح گردیده است. و روند طی شده ی اختلافات مسلمین و هندوها در کنگره دو بار مبارزه ی مقاومت منفی و شکسته شدن قیام و وحدت عمومی به وسیله ی گاندی و تلاش های گاندی برای راضی نگه داشتن انگلیس و تغییر رویه ی او و اعلام گشتن مقاومت منفی به علت پیش افتادن مسلمین بررسی گردیده است و در نهایت حضور اقبال و بعدها تغییر رویه ی مسلمین در مورد همکاری با هندوها و کنگره به خاطر نگاه متعصبانه ی هندوها و گاندی و طرح نهضت هند متحد به رهبری نهرو و گاندی و دو کشور جدا به رهبری محمد علی جناح تا انتها بررسی گردیده است. و حتی ریشه های بحران کشمیر توضیح داده شده است.

نو بودن این اطلاعات برای مخاطب ایرانی باعث می شود تا خلاصه کردن این کتاب سخت گردد. به ویژه که من نشان می ده مترجم، به شیوه ی خویش نیز بر متن و غنا و تحلیل های آن افزوده و لذا حجم خلاصه شاید تنها یک سوم کل کتاب ۲۵۰ صفحه ای باشد و از گذاشتن میان تیتیر نیز خودداری شد.

با توجه به مشکلات بعضی نسخ الکترونیکی کتاب، ممکن است شماره ی صفحه ها یک صفحه عقب تر از آن ها باشد یعنی برای تطبیق با کتاب باید به همه ی صفحه هارقم یک را اضافه کرد. لذا بی هج ویرایش جدی متن کتاب را بازنشر می دهیم.

ضمناً متن کامل مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان در کتابخانه اینترنتی سایت تبیان موجود می باشد.



ای بسا هندو و ترک همزبان پس زبان همدلی خود دیگر است - وی بسا دو ترک چون بیگانگان همدلی از همزبانی بهتر است (مولوی)

بجای مقدمه

در نظر بود مقدمه ای بر این کتاب نوشته شود آنچنانکه در خور موضوع آن است و شامل آنچه در این باب می باید گفت از قبیل : وضع کلی نهضت هندوستان که از جهاتی در میان همه نهضت‌های قرن ، یکتا و بی نظیر است ، تعیین تاریخ نسبتاً دقیق شروع نهضت که خود گویای حقایق فراوان است ، شرح حال برخی از نخستین بانیان این نهضت ، انگیزه اینجانب در تهیه این ترجمه که شاید به نظر برخی فقط تجدید خاطره ای است از یک مسئله صرفاً تاریخی ، علت اصلی اینکه مسلمانان هند مورد تهمت سازش با دشمن قرار گرفته اند و علت اصلی اینکه حتی بعضی از کتاب نویسان مسلمان نیز تحت تأثیر این فکر غلط به همکیشان بیگناه خود تاخته اند ، نقش استعمار غربی در این زمینه . . . و پاره ای مطالب دیگر .

دیگر اینکه اینجانب هر چند ابتدا فقط عزم ترجمه این کتاب را داشتم ولی پس از شروع ، چون در برخی موارد ، مطالب و یادداشتهایی متناسب با موضوع متن کتاب در اختیار بود و آوردن همه آنها در پاورقی گذشته از اینکه رشته مطلب را در ذهن خواننده می گسیخت ، وضع صفحه بندی کتاب را از لحاظ توازن متن و حاشیه ، بی قواره و ناخوشایند می ساخت ، ترجیح دادم که آن یادداشتهای را نیز در متن بگنجانم و فقط آنچه را که برآستی حاشیه است در پاورقی جای دهم . بدین قرار ، کتاب از صورت ترجمه محض خارج گشته و عنوان « ترجمه و تألیف » گرفت .

دیگر آنکه روش من در این ترجمه نیز برگرداندن مطلب متن کتاب است به فارسی با حفظ روح بیان و ملاحظه پاره ای از خصوصیات تعبیر . نه ترجمه کلمه به کلمه و یا حتی جمله به جمله بخاطر عنوان « امانت » . چه اگر مراعات این امانت ، موجب نارسائی سخن و احیاناً دگرگون کردن مراد مؤلف شود ، ترک آن به امانت نزدیکتر است .

امید است این کار ناچیز در راه روشن بینی مسلمانان ایران ، گام مؤثری باشد . .

سید علی خامنه ای - تیر ماه ۱۳۴۷



شکوه و قدرت این مسلمانان سرافراز و سربلند، آنچنان شد که سفیر ([جیمس اول]) پادشاه انگلستان، بیش از دو سال در هند ماند شاید بتواند با ([جهانگیر]) امپراطور مغولی هندوستان ملاقات کند و موفق نگشت و آنگاه که پس از نوبیدی از بر آمدن این خواسته، با فروتنی خواهش کرد که از او نامه ای برای پادشاه انگلستان بستاند، نخست وزیر هند در جواب گفت: ([مناسب شأن و مقام پادشاه مغولی مسلمان نیست که به حاکم جزیره کوچکی که مسکن جمعی صیاد تیره بخت است، نامه بنویسد]). (ص ۷)

در این میان، دولت پرتغال و کمپانی انگلیسی هند شرقی و کمپانیهای هلندی و فرانسوی بر سر این میراث هنگفت اسلامی با یکدیگر منازعه می کردند و هر یک در گستردن نفوذ خویش در آن سرزمین، بر رقیبان سبقت می جستند.

این کمپانیها در دوران قدرت و شکوه بی سابقه حکومتهای مسلمان (که نمونه آن در داستان سفیر جیمس اول با نخست وزیر هند گذشت) تجارت خود را در هند آغاز کرده بودند و هر یک تمام کوشش خود را به کار انداخته بود تا در میان رقبا، مقام اول را احراز کند و یک مرکز بازرگانی در هند ایجاد نماید و بدان وسیله محصولات هند را به اروپا صادر کند. و پادشاهان هند که در اوج قدرت بودند، به این خارجیان، به دیده تاجری ساده و معمولی که فقط به فکر تأمین مال و ثروت است، می نگریستند و هرگز تصور نمی کردند که ممکن است در صدد تجاوز به آب و خاک یا بسط نفوذ سیاسی باشند، بدین جهت آنان را در امور بازرگانی، آزادگذاشته بودند و حتی گاه، تسهیلاتی هم برای ایشان فراهم می آوردند.

ولی این خارجیان در حکم رباخواری بودند که به سود ربوی خویش چندان نمی اندیشد، بلکه بیشتر همت خود را بر آینده یی دور و به تصرف و استیلای روی زمین می گمارد... این کمپانیها به ظاهر تجارت می کردند ولی در باطن، حکومتهای متبوع آنان در فکر استعمار و گستردن نفوذ سیاسی خود بودند.

هنگامیکه دولت مسلمان رو به ضعف و انحطاط نهاد و بر اثر طغیان امرای محلی، وحدت کشور از بین رفت، برای این عناصر خائن، مجال بسط نفوذ در این کشور اسلامی پیدا شد، لذا هر یک با شتابزدگی، نقش جدید خود را آغاز کرده و برای بلعیدن این لقمه چرب و گوارا به تهیه مقدمات پرداختند. (ص ۹-۱۰)

از یک سو، ایشان را در محاصره اقتصادی قرار داده و بلای فقر را به جان شان افکندند: رباخواران هندو را تشویق و کمک کردند تا به مسلمین وامهای سنگین پرداخته و سپس در برابر آن وامها، املاکشان را از دستشان خارج سازند، همهمشاغل بزرگ و کوچک دولتی را که قبلاً در اختیار آنها بود، از ایشان باز ستانند، در راه داد و ستد بازرگانان و پیشه وران، موانعی از هر قبیل ایجاد کردند و با این مقدمات، از جنبه مادی کاملاً عرصه را بر آنان تنگ گرفتند.

از سوی دیگر، عفریت جهل و نادانی را بر آنان مسلط ساختند و آن ملت را که به اعتراف «مستر هنتر» مورخ انگلیسی، در هنگام ورود انگلیسیها، مرقی ترین اهالی هند از لحاظ دانش و خرد بودند، بدین وسیله به کلی بی رمق کردند: با مدارس آنان که منبع سرشار فرهنگ و دانش هند بود مبارزه نمودند، اوقاف اسلامی را که بودجه این مدارس را تأمین می کرد در تصرف خود در آوردند، ثروتمندانی



را که به موجب احساسات مذهبی، به این مدارس کمک های مالی می کردند با تطمیع و تهدید، از این کار منصرف و پشیمان ساختند. در نتیجه، بسیاری از مدارس اسلامی بسته شد و این مراکز دانش و فرهنگ به حال تعطیل درآمد.

در همین اوان، عامل دیگری نیز به مقاصد شوم انگلیس ها کمک می کرد و آن عبارت بود از بدبینی شدید مسلمانان به مدارس جدید انگلیسی... بر اثر این بدبینی، مسلمانان از فرستادن فرزندان خود به این مدارس که بر طبق برنامه های غربی اداره می شد، خودداری کردند. در حالیکه سایر فرقه های هندوستان، بخاطر اشغال پست های کوچک و کم اهمیتی که انگلیسیها فقط در صورت تحصیل در این مدارس، به آنان واگذار می کردند، به این مدارس هجوم آوردند.

مجموع این علل، موجب شد که مسلمانان از لحاظ اطلاعات جدید و آموزش و پرورش اروپائی، از هموطنان خود به طرز فاحشی عقب ماندند و تا هم اکنون نیز آثار این عقب ماندگی را می توان مشاهده کرد، همچنین در سایر جنبه های زندگی، به ویژه در جنبه اداری و اقتصادی وضع اسفناکی پیدا کردند.

احساس شکست و روح نومیدی و یاسی که بر آنان تسلط یافته بود و همچنین احساس عدم امنیتی که موجب می شد خود را پیوسته مورد تعقیب و پیگرد دولت غاصب بدانند، نیز از عوامل مهم عقب ماندگی مسلمانان بود. (ص ۱۹-۲۰)

مهمترین مسئله ای که این فکر را در ذهن انگلیسیان تقویت کرده و موجب بیم و هراس آنان می شد، مسئله جهاد و مجاهدین بود و لذا در صدد بودند که فکر جهاد را از میان مسلمانان به کلی برافکنند و آن را عملی بیهوده و بی اثر و احياناً مضر جلوه دهند، بدین منظور با مراجعه به بعضی از علمای دست نشانده خود، سؤال و «استفتائی» بدین مضمون تنظیم کردند: «آیا جهاد در هندوستان جائز است یا نه؟» و از آنان پاسخ گرفتند که: «جهاد، در صورت عدم توازن میان نیروی مسلمانها و نیروی استعمارگر، کاری بیهوده و مایه اتلاف جان و مال است و تا وقتی که دشمنان از اقامه نماز و ادای فرائض جلوگیری نکرده اند، مملکت نباید محیط جنگ و آشوب گردد».... ضمناً می خواستند به وسیله این فتوی، اثر فتوای دیگری را که بیش از نیم قرن قبل از این تاریخ نخستین بار از طرف شاه عبدالعزیز دهلوی به سال ۱۸۰۳ منتشر شده و در سالهای بعد، از طرف قاطبه علمای اسلام - بجز همین چند تن علمای دست نشانده - مورد تأیید قرار گرفته بود و مردم را به مبارزه و جهاد با انگلیس ها تحریک و تحریص می کرد، خنثی سازند و در نتیجه، اندیشه جهاد را که مورد گرایش و اعتقاد اکثریت و مورد عمل اقلیتی سلحشور و فداکار بود، متروک و ریشه کن گردانند. (ص ۲۲-۲۳)

غانله «میرزا غلام احمد قادیانی» که ادعای نبوت کرده و می گفت «به من وحی رسیده است که باید اندیشه جهاد را از سر بیرون کنیم و نسبت به حکومت انگلیسی با نهایت اخلاص و صمیمیت رفتار نمائیم» و این موضوع را یکی از فرائض مذهب ساختگی خود به شمار می آورد (متن گفتار غلام احمد در این باره چنین است: و ان الحرب حرمت علی و سبق لی ان اضع الحرب و لا اتوجه الی القتال... فلا جهاد الا جهاد اللسان والایات و الاستدلال (خطبه الهامیه ص ۷) از کجا سرچشمه می گیرد. (در مسلک بهائیت نیز که از حیث ریشه استعماری و احکام جاهلانه و زمان پیدایش با مسلک مسخره قادیانی دارای شباهت فراوان است، احکامی از این قبیل دیده می شود. از جمله موضوع حرمت دخول در سیاست است که رهبران بهائیت نسبت به آن پافشاری زیادی دارند. عباس افندی در لوحی که



خطاب به علی اکبر ایادی درباره قضایای مشروطه و محمد علیشاه صادر کرده چنین دستور می دهد: «زنهاراگر در امور سیاسی نفسی از احیاء مداخله نماید و یا آنکه کلمه ای بر زبان براند». و این خود گواهی است روشن بر ریشه پلید و استعماری این مسلک. شگفت آنکه در کتاب مقدس مسیحیان نیز آنجا که پیروان مسیح را از مقابله با قدرتها پرهیز می دهد و «مقاومت در برابر ابرقدرتهای برتر» را «مقاومت با ترتیب خدا» می شناسد (رساله پولس به رومیان اول باب ۱۳) به روشنی می توان نشانی از این اثر انگشت استعمار و استبداد مشاهده کرد و به آسانی گفته آنانی را که به دخالت دستگاههای استبدادی قدیم در پیدایش مسیحیت کنونی، معتقدند باور داشت.

با توجه به اثر این فتوای استعماری در افکار عامه مردم مسلمان، طبیعی است که برای نگهبانان استعمار چندان دشوار نبود که مجاهدین را درسی تلخ آموخته و هم مایه عبرت دیگران سازند، لذا پس از آنکه به وسیله این فتواها، زمینه را آماده ساختند، از وارد آوردن هر گونه جنایت نسبت به این جمعیت فداکار دریغ نکردند و به وسیله اعدام و زندانهای طولانی و تبعید به جزیره «اندمان» (معروف به جزیره مرگ) انواع شکنجه و فشار را بر آنان وارد آوردند. (ص ۲۳-۲۴)

یکی از حربه های کوبنده ای که دستگاه استعمار بر ضد این جمعیت به کار می برد، متهم ساختن آنان به وهابگری بود. (ص ۲۵)

کانون رهبری و مقاومت پس از نافرجامی انقلاب، مدارس مذهبی ای که در همان اوان به وسیله علماء تأسیس شده بود، یگانه کانون احیاء و انتشار فکر جهاد به شمار می آمد، بدین جهت انگلیسیها به این مدارس، همچون شبی مخوف نگرسته و تا مرز امکان، برای نابود کردن آن می کوشیدند. (ص ۳۰) و در وضع کنونی که انگلیسیها برای کوبیدن مدارس دینی، دست تعدی به موقوفاتی که تنها راه تأمین هزینه این مدارس است دراز می کنند، می توان مدارس دیگری تأسیس کرد که متکی به موقوفات نبوده و نیازمندیهای خود را به وسیله عامه ملت - که همچون اوقاف یا همچون امیران و ثروتمندان زیر نفوذ و سیطره حکومت نیستند - تأمین نماید. پس می باید مبارزه را از این سو ادامه داد و بدین وسیله، جان ملت مسلمان و دین آنان را از تعرض دشمن، مصون نگاهداشت. نقشه آنها این بود که نسل جوان را با برنامه ای مستقل و دور از موج استعمار نوین، تربیت کنند و با این تدبیر، روح دیانت و حس نفرت از استعمارگران را در آنها بدمند و آنان را از انحلال و استهلاک در شخصیت غرب محفوظ بدارند. یگانه وسیله تأمین این منظور، آن بود که مدارس تأسیس شود مستقل و جدا از دستگاه حکومت و از کسانی که اندک ارتباطی با حکومت دارند مانند امراء و ثروتمندان. . . برخی از علماء که طرفدار مبارزه با انگلیسیها بودند، چون مشاهده می کردند که در میدان جنگ با اسلحه شکست خورده اند، در این میدان علمی به مبارزه برخاستند و مدارس از این قبیل، تأسیس کردند. مدرسه دارالعلوم (ص ۳۲-۳۳)

از مهمترین مواد آئین نامه مدرسه این بود که: باید کوچکترین کمک و اعانه ای از دستگاه حکومت یا کسانی که با این دستگاه ارتباط دارند پذیرفته نشود و برای تأمین هزینه مدرسه، فقط کمکهای مالی و انفاقات عامه مردم مورد استفاده قرار گیرد، تا دولت نتواند بطور مستقیم یا غیر مستقیم در امر مدرسه مداخله و اعمال نفوذ نماید. (ص ۳۴)



به هر حال، مدرسه پا به پای زمان پیش رفت و در کنار همان مسجد کوچک بر حجم خویش افزود و رفته رفته دارای عمارات متعدد و مساحت وسیع و دانشجویان و اساتید و کارمندان بی شمار شد. به مرور، خط مشی دینی و ملی این مؤسسه مذهبی، آنچنان مشهور شد که در ردیف بزرگترین مدارس مذهبی عربی در آسیا جای گرفت و دانشجویان از همه ممالک اسلامی بدانجا عزیمت می کردند، و در شرائط آماده و مساعد آن که شامل درس، غذا، لباس، مسکن و وسائل بهداشتی بود به تحصیل اشتغال می یافتند و حتی بعضی به واسطه اشتهاش، آن را از هر آسیا نام نهادند.

این مدرسه در حقیقت، زمینه تازه ای برای ایجاد یک نهضت آزادی طلب بود و فعالیتهای آموزشی در درجه دوم هدف آنان قرار داشت. در اینجا لازم است طرز تفکری را که این مدرسه و مدارس مشابه، بر اساس آن بنیانگذاری شدند بررسی کرده و اثر این طرز تفکر را در زندگی این طرز فکر، بطور خلاصه عبارت بود از:

حفاظت و نگاهداری از فرهنگ اسلامی با لغت خاص آن (عربی)، مبارزه با فرهنگ انگلیسی و جلوگیری از نفوذ آن در افکار و اخلاقیات مردم هند. (علمای مذهبی هند، از حیث تقوی و دانش و نفوذ ملی و غیرت دینی و مجاهدت در راه دین، در شمار مبرزترین علمای اسلام بودند، ولی محیط زندگی و فرهنگ قدیمی آنان، مانع از این بود که بتوانند بر تمدن غربی غلبه کنند. علاوه، وحشیگریهای حکومت انگلیسی و رفتار بی رحمانه کم نظیری که پس از انقلاب نافرجام ۱۸۵۷ با مسلمانان در پیش گرفت و هم سرعت و قدرتی که فرمانروایان انگلیسی در نشر آئین مسیحیت و ترویج تمدن غربی بکار می بردند، تماماً موجب شده بود که علماء، حالت دفاعی بگیرند. اثر دیگر این شرائط ناهنجار آن بود که علماء به فکر افتادند مراکزی برای شنا ساندن تمدن و فرهنگ اسلامی به وجود آورند و در این مراکز، دانشمندان و مبلغینی مجهز تربیت کنند. این مؤسسه ها را بعدها «مدارس عربی» نام نهادند) (ص ۳۵-۳۷)

علمائی که مردم را به این طرز تفکر فرا می خواندند، با نفوذ معنویئی که در ملت داشتند و هم به کمک سابقه درخشانشان در مبارزه با انگلیسیها توانستند در اکثریت مسلمانان نفوذ کرده و آنان را به صفوف خویش ملحق سازند و همه را برای پیکار همه جانبه با فرهنگ و سایر پدیده های انگلیسی از قبیل لباس و رسوم زندگی در خانه و مدرسه... بسیج نمایند. الهام بخش این طرز تفکر، آموزشهای مذهبی ای بود که مسلمانان را از تشبه به کفار و تقلید آنان منع می کند: «هر که خود را هم رنگ جماعتی کند، از آنان به شمار آید» کینه دیرین مسلمانان نسبت به انگلیس ها نیز به رواج این طرز فکر کمک می کرد و آنان را به فرهنگ انگلیسی و مدارسی که بر روش این فرهنگ اداره می شدند بدبین می ساخت و خلاصه در نظر مسلمانان با ایمان، قطعی بود که این مدارس، مراکزی هستند که افکار مسمومی بر ضد اسلام، به دانشجویان تزریق می کنند. (ص ۳۷)

در مدارس مذهبی، زبان انگلیسی که زبان رسمی و یگانه وسیله ارتباط ملت با دولت بود، تدریس نمی شد، علماء به دانشجویان اجازه نمی دادند که لباس «بالیاچه» بپوشند فقط به این دلیل که به لباسهای انگلیسی شباهت می داشت و پوشیدن آن، مخالف ظاهر یک روایت مذهبی محسوب می شد، حتی کفش بنددار را هم به جرم آنکه مورد استفاده انگلیسیهاست، ممنوع ساخته و خلاصه، به خاطر حفظ سنت ها و آداب مذهبی خود، تعصب ضد انگلیسی را به آخرین درجه رسانیده بودند. نتیجه این طرز فکر آن شد که



مسلمانان پیرو علماء که جمعیتی فراوان بودند، با مدارس انگلیسی بکلی قطع رابطه کردند، در حالیکه دیگر فرقه های مذهبی هندوستان، به منظور اشغال پست کوچک و بی اهمیت دولتی، به این مدارس روی آورده و مواد آنرا تعلیم گرفتند. این پست ها هر چند فوق العاده کوچک و ناچیز بود، ولی در هر صورت موجب شد که سطح معلومات و مادیات و در نتیجه میزان نفوذ این افراد نسبت به همکاران مسلمانان، بطور محسوسی ترقی کند. (ص ۳۸)

این طرز فکر - بی آنکه صاحبان آن قصد سوئی داشته باشند - در طریق خواسته های انگلیسیها بکار افتاد و به اجرای نقشه خطرناک آنان یعنی کشتار علمی و مالی مسلمانان و دور نگاهداشتن آنها از زندگی عمومی مردم، کمک شایانی کرد. سر سید احمدخان و مدرسه «علیگره» این طرز فکر، جمعی از مسلمانان را دچار وحشت ساخت. اینها کسانی بودند که بر خلاف عقیده علمای مجاهد و پیروان شان، به دولت انگلستان و فرهنگ انگلیسی با دیده دشمنی نمی نگریستند و معتقد بودند که نتیجه قهری و طبیعی این بدبینی جزاین نیست که مسلمانان از قافله فرهنگ جدید که به وسیله استعمارگران تازه نفس وارد کشور شده است، عقب بمانند و دیگران به دلیل استقبالی که از این فرهنگ کرده اند، مدارج ترقی را پیموده و رفته رفته زمام امور مملکت را به دست گیرند. به علاوه، روابط غیر دوستانه مسلمانان با زمامداران جدید مملکت موجب می شود که مسلمانان از شرکت در امور عام المنفعه و در دست گرفتن مشاغل عمومی محروم بمانند و این هر دو، یعنی انحطاط فرهنگی و عقب ماندگی اجتماعی، برآینده مسلمانان هندوستان سایه شوم بدبختی را خواهند گسترد. طرفداران این عقیده تحت رهبری سر سید احمدخان با طرز فکر علماء، به مخالفت برخاسته و پر کردن شکاف میان مسلمانان و دولت را وجهه همت ساختند، مردم را به تفاهم و ایجاد اطمینان متقابل با انگلیسیها دعوت کردند و ضرورت آشتی طرفین را برای بهره برداری مشترک، همه جا بازگو کردند و لزوم پذیرش تعلیمات مدنی انگلیسیها را به مردم گوشزد نمودند. (ص ۳۹-۴۰)

وی در این موقع به شهر «علیگره» (این اسم، مرکب از دو کلمه «علی» و «گره» (به فتح گاف و سکون را به معنی شهر) است.) که شهری کوچک نظیر «دیوبند» و واقع در ۶۰ میلی جنوب شرقی دهلی است، انتقال یافته بود. از ثروتمندانی که با او همفکر بودند درخواست کرد که و سائل بنیاد مدرسه ای را فراهم آورند. و بدین ترتیب، مدرسه ای که بمرور زمان، توسعه یافته و دانشگاه علیگره نامیده شد، بوجود آمد و در سال ۱۹۱۲ دولت آنرا به رسمیت شناخت. بدبختانه، این اقدام فرهنگی در محیط و موقعیتی بوجود آمد که از همه سو، موج سوء ظن و عداوت شدید عامه مسلمین، مؤسس آنرا احاطه کرده بود. ... از نخستین لحظه میان دو مکتب فکری مسلمانان هند، روح عداوت پدید آمد: در یکسو مکتب سید احمد خان بود که در مؤسسه فرهنگی علیگره خلاصه می شد و در سوی دیگر، مکتب علماء قرار داشت که نماینده و مظهر آن مدرسه دیوبند و مدارس مشابه آن بود. وی در پیرامون مسائل مذهبی، نظریاتی اظهار کرد که مخالف با اجماع همه مسلمانان بود. (ص ۴۱-۴۲)

در سال ۱۸۶۹ سید احمد خان سفری به انگلستان کرد و پسر او نیز در آنجا تحصیل می کرد، در این سفر رجال رسمی و بزرگ انگلیس از او به گرمی پذیرائی و استقبال کردند.... و این پذیرائی های گوناگون، او را در راه دعوت به «انگلیسی ماب شدن و از فرهنگ آنان استفاده کردن» پرشورتر و انعطاف ناپذیرتر ساخت.... مسلمانان چنین دریافته بودند که سید احمد و همکاران انگلیسی او، این گونه



افکار سخیف و باطل را به دانشجویان نیز تلقین و تزریق می کنند و در نتیجه، محصول این مدرسه جز یک مشت مردم بی دین و مخالف مذهب همچون خود او، چیز دیگری نخواهد بود. (ص ۴۴)

عده زیادی دانشجویان هندو و تعدادی دانشجویان مسلمان که در مدارس دولتی هندوستان درس خوانده بودند، تحصیلات خود را در انگلستان به پایان رسانیدند، اینها که با فرهنگ انگلیسی تربیت یافته و سیستم مشروطه آن کشور و سایر کشورهایی را که در آنها روش دموکراسی نوین حکمفرماست، از نزدیک مشاهده کرده بودند، بالطبع آرام ننشسته و به جبهه بندی و صف آرائی مشغول شدند، زیرا روش دولت انگلیس را در کشور انگلستان با روش ظالمانه و مستبدانه ای که در هندوستان داشت مقایسه کرده و برای دیگران نیز بازگو می کردند. بدین ترتیب، جنبش های اجتماعی به منظور بهتر ساختن اوضاع هند از جنبه های سیاسی و اقتصادی پدید آمد، جمعیت های اصلاح طلب در شهرهای بمبئی و کلکته و مدرس تشکیل شد و خلاصه، متینگ ها و تظاهرات پر سر و صدا، برای اعتراض به عدم آزادی مطبوعات، به راه افتاد. اشغالگران انگلیسی، که اینک با گذشت سالیانی از انقلاب، آن هیجان اولیه را نداشتند و از طرفی، آهنگ نارضایتی از حکومت جائزانه خود را، در هر گوشه و کنار هند می شنیدند، لازم دیدند که ملت را زیر نظر خود به بازیچه ای سرگرم سازند. این بازیچه عبارت از آن بود که جمعیتی از مردم هند تأسیس شود و اعضای آن، شکایات ملت را تنظیم کرده به نظر حکمران کل برسانند تا در اطراف آنها بحث و مذاکره بعمل آید. و این جمعیت نخستین سنگ بنای کنگره ملی هند بود که بدست انگلیسیها به کار گذاشته شد. شاید مایه شگفتی شود اگر بگوئیم که این حزب به کوشش یک نفر انگلیسی بنام مستر الن هیوم که کارمند بازنشسته دولت هندوستان بود، به وجود آمد و اساساً مبتکر و پدید آورنده فکر ایجاد این حزب «لرد دوفرین» نایب السلطنه آنروز هند بود. ولی با توجه به این نکته که کنگره در آن موقعیت می توانست همچون دریچه احتیاط، جلوگیری هرگونه انفجاری باشد، علاوه جلدساتی که از اعضای آن تشکیل می شد، مخالفین دولت را مشخص می کرد. هرگونه شگفتی پایان می پذیرد. در این صورت، کنگره ملی هند، در اثر یک نیروی ملی یا به انگیزه تحصیلاستقلال به وجود نیامده بود بلکه از آغاز، ساخته و پرداخته دست فرمانروایان انگلیسی بود که می خواستند ضمن اینکه مقاصد خود را به وسیله آن اجرا می کنند، احساسات میهن پرستی افراد را نیز به امور جزئی و بی اهمیت، معطوف سازند و بالاتر آنکه، وسائلی برای اختلاف برانگیزند و از این راه نیروی ملت را به هدر دهند. (ص ۵۱-۵۲)

با گذشت زمان، کم کم کنگره رنگ دیگری به خود گرفت و با آنکه به اشارت انگلیس ها و زمینه سازی آنان به وجود آمده بود. احساس کرد که می باید در برابر ملت هندوستان، موجودیت خود را ثابت کند. علیهذا پاره ای اصلاحات فرعی را وجهه نظر قرار داد و از دولت انگلیسی هندوستان، انجام آنرا خواستار شد و بدین ترتیب برای خود پایگاه و پشتوانه ای از افکار ملت ایجاد کرد. (ص ۵۴)

اشغالگران انگلیسی به وسیله کتابهای تاریخ که برای مدارس و عموم مردم می نوشتند، کینه و عداوت هندوها را نسبت به مسلمانان بر می انگیزتند، در این کتابها، زمامداران مسلمان هند را، به صورت حکامی متعصب، جلاد و دیکتاتور مجسم می کردند و به آنها چهره ای زشت و مهیب می دادند و از این راه، بذر نفرت از مسلمانان را در دل هندوان، می پاشیدند (ص ۵۴)



«لردالفنستون» در سال ۱۸۵۸ و پیش از او یک نویسنده انگلیسی در سال ۱۸۲۱ نوشتند: «تفرقه بینداز، آقائی کن... این شعاری است که ما باید در اداره هندوستان، بدان متکی باشیم» «سرجان ملکم» انگلیسی می گوید: «ادامه حکومت ما در این کشور پنهانور (هندوستان) وابسته به آن است که میان جمعیت های بزرگ و نیرومند آن، جدائی افکنیم و سپس باز هر جمعیتی را به گروه های متعددی تقسیم کنیم» (نقل از کتاب «آموزش دوران کمپانی» نوشته «میچر پا سو»، ص ۲۴۷، و کتاب «روشن مستقبل»، ص ۱۳۲) (ص ۵۵)

این رفتار بی رحمانه، به هندوهای بی خبر نیز فرصت داد که به پیروی از حکام ستمگر، بر طبق دلخواه خود همه گونه آزار و شکنجه بر مسلمانان بی دفاع وارد آورند و با رفتار خود بذر کینه و نفرت در دل آنان بپاشند... و از اینجا بود که آتش اختلاف و نفاق شعله ور شد و برادرکشی در هندوستان رواج یافت... (ص ۵۶)

مسلمانان را نیز دچار تفرقه و دودستگی ساختند: سید احمدخان را که دنباله رو افکار و تمایلات انگلیسی بود با جماعت پیروانش، تحت حمایت خویش گرفتند و در این صورت طبیعی بود که گروه دیگری از مسلمانان به رهبری جامعه علمای دیوبند با دسته اول به مخالفت برخیزند. و بدین ترتیب ملت مسلمان، به گروه های مختلف تقسیم شده و در برابر یکدیگر به جبهه بندی سرگرم شدند، پیکار فکری سختی میان آنان در گرفت، نفاق و تفرقه فزونی یافت و در نتیجه، قوای آنان به تحلیل رفت. (ص ۵۷)

زبان «اردو» به وسیله مسلمانان به وجود آمده و همچون زبان فارسی زبان رسمی و فرهنگی آنان شمرده می شد. هندوان مجدانه، خواستار تبدیل آن به زبان هندی و پیراستن آن از لغات عربی و فارسی بودند فقط به این دلیل، که فارسی و عربی، یادگارهای منفور دوران حکومت مسلمانان می باشند... این گونه اقدامات تعصب آمیز، مسلمانان را سخت به وحشت افکنده و سوء ظن بیشتری در آنان بر می انگیزخت و وادارشان می ساخت که برای مقابله با خطر بزرگی که علانم آن در این اقدامات، آشکار بود، صفوف خویش را متراکم و فشرده سازند و کاملاً آماده دفاع از فرهنگ و کیان خود باشند. بنابراین طبیعی بود که مسلمانان از هر گامی که به انگلیسیها نزدیک می شدند خوشوقت بوده و تمایلی را که استعمارگران، به حمایت از آنان ابراز می کردند، مغتنم شمارند. (ص ۵۷-۵۸)

هیچ یک از پیشتازان نهضت ایجاد پاکستان، به اندازه تیلک، مسلمانان را به ضرورت جدائی از هندوها معتقد نساختند. (ص ۵۹)

باید دانست که احمدخان هرگز سخن از تأسیس دولت اسلامی مستقلی نگفته بود، همین اندازه در اواخر، مسلمانان را از کنگره بر حذر می داشت و به آنها توصیه می کرد که در انتخابات، برای خود کرسیهای معینی که با جمعیت آنان متناسب باشد به دست آورند تا اکثریت هندو نتواند بر آنان تسلط یافته و آنان را از نمایندگی در انجمنهای ایالتی - یعنی همان انجمنهایی که دولت انگلستان برای سرگرم کردن ملت هند تأسیس کرده بود - محروم سازد. ولی همین توصیه و راهنمایی احمدخان خود مقدمه ای بود برای پیدایش فکر جدائی و استقلال مسلمانان، و زمینه ای بود برای تأسیس دولت پاکستان.

در آن روزها، مسلمانان از لحاظ موافقت و مخالفت با کنگره به دو گروه تقسیم می شدند، دسته اول کسانی بودند که به کنگره با نظر شک آمیزی نگریسته و به خاطر اکثریت هندوئی و خط سیر آن که رنگ هندوئیسم داشت. این مؤسسه را نشانی از تجاوز هندوها بر



اقلیت مسلمان می دانستند و معتقد بودند که کنگره، ممکن است در صورت بدست آوردن فرصت مناسب، در صدد ایجاد یک دولت صد در صد هندو بر آید و موجودیت مسلمانان را بکلی نادیده گرفته و حداقل، حقوق آنان را پایمال کند. از این رو کمر به دشمنی کنگره بسته و مسلمانان را به جدائی از آن دعوت می کردند. در رأس این گروه سر سید احمدخان قرار داشت.

دسته دیگر، کسانی بودند که در همکاری با کنگره مصلحت ملی بزرگتری گمان برده و معتقد بودند که از این راه، بهتر می توان حقوق مسلمانان را حفظ کرد، این دسته می گفتند که عاقبت، اعتدالیون کنگره یعنی هندوانی که عقاید مذهبی معتدل تری دارند - بر افراطیون غالب آمده رشته کار را به دست خواهند گرفت.

با این حال، شماره کسانی که نسبت به کنگره خوشبین بودند، زیاد نبود. شاید بدین جهت که بسیاری از متفکرین مسلمان، به کنگره و هدفهای هندوئی آن و در نتیجه به همکاری مسلمین با آن، شدیداً حمله می کردند. و هم بدین جهت که جمعیت دیگری بنام «جمعیت دوستداران وطن» که رنگ اسلامی داشت، در دانشگاه علیگره به تشویق و کمک مدیر انگلیسی آن «مستر بیگ» تأسیس شده و بیانیه ای بر ضد کنگره منتشر ساخته بود و جمعی از اعضای آن در اطراف هندوستان به راه افتاده مردم را به عضویت این حزب و جدائی از کنگره فرا می خواندند.

عده زیادی مسلمان و تعدادی هندو به خاطر غرضهای شخصی به این حزب پیوسته بودند. از مبرزترین افراد این حزب سید احمدخان بود. وی صریحاً اعلام کرد: «برای مسلمانان همکاری با کنگره جایز نیست زیرا اکثریت هندوی این حزب، خواه و ناخواه آن را در جهت منافع هندوها به فعالیت وامیدارد،» برخی از علماء نیز عضویت این حزب را پذیرفته و فتواهائی دائر بر «حرمت ورود مسلمانان به کنگره» صادر نمودند (سال ۱۸۸۸م)

ولی جبهه نیرومند علماء که در انقلاب ضد انگلیسی شرکت داشته و با هر پدیده انگلیسی یا هر جمعیتی که دنباله رو انگلیسیها بود، به شدت مخالفت می ورزیدند، در این مورد نیز راه جداگانه ای انتخاب کردند... در رأس این جبهه «شیخ عبدالقادر دهیانوی» و «مولانا رشید احمد گنگوئی» (فرمانده سپاه علماء در انقلاب) و شاگرد وی روحانی جوان «مولانا محمود حسن» قرار داشتند و اینان فتواهائی مخالف فتاوی گروه قبلی صادر کرده و علناً عضویت کنگره را تجویز نموده و حتی مسلمانان را به همکاری با کنگره دعوت کردند، همچنین اعلام داشتند که: «همکاری با حزب «دوستداران وطن» که به ابتکار «مستر بیگ» انگلیسی تشکیل یافته حرام است زیرا این کار، کمک به دشمن خونخوار ما محسوب می شود. (ص ۵۹-۶۱)

روگردانی و مخالفت علماء موجب شد که حزب «دوستداران وطن» رفته رفته ضعیف گشته و اعضاء آن پراکنده شوند و بالاخره هم کار آن به انحلال انجامد. ولی بیگ و همکارانش ناامید نشدند و در سال ۱۸۹۳ جمعیت اسلامی دیگری با اشتراک و همکاری مسلمانان و انگلیسیها بنام «جمعیت محمدی انگلیسی» (Mohammadan Anglo Oriental Defence Association of Mppe Lndia) تأسیس و یکی از هدفهای آن را «حفظ حقوق سیاسی مسلمین از تجاوزات هندوها» وانمود کردند و با این تدبیر، به آرامش و سکون



سیاسی مسلمانان و جلوگیری از روح عصیانی که در آنها وجود داشت و ممانعت از شرکت آنان در جنبشهای ضد انگلیسی و ضمنا ایجاد هماهنگی میان خواسته های آنان و انگلیسیها (یعنی همان چیزی که مطلوب احمدخان بود) کمک شایانی کردند. (ص ۶۲)

هندوها نهضتی را شروع کردند تا بدان وسیله زبان اردو را که زبان عمومی مسلمین بود به زبان هندی مبدل سازند. این واقعه بیش از پیش سوء ظن مسلمانان را نسبت به هندوها و هم نسبت به کنگره، برانگیخت. حزب اسلامی دیگری نیز بنام «حزب تشکیلات سیاسی محمدی» با هدف و مرام دو حزب پیشین، در همان اوقات به وجود آمد. تردیدی نیست که این جمعیت ها و احزاب همگی در دامان انگلیس و با همکاری و مساعدت مدیران انگلیسی دانشگاه «علیگره» بوجود آمده و طرز فکر سیاسی «سید احمدخان» را ترویج و تعقیب می کردند (همچنانکه کنگره ملی هند نیز در آغاز به پیشنهاد و مساعدت انگلیسیها بوجود آمده بود) و به همین دلیل بود که همگی به سرنوشت شخص سید احمدخان گرفتار شده و مورد عداوت و مخالفت شدید قاطبه مسلمانان بویژه علمای ضد انگلیس، قرار گرفتند. ولی با اینحال نمی توان انکار کرد که این جمعیتها - علیرغم معارضة سختی که با آنها می شد - در توجه دادن مسلمانها به حفظ کیان خود و فرستادن نماینده به انجمن های محلی و دفاع از حقوق خود در برابر اکثریت قاطع هندو، سهمی بزرگ و مؤثر داشتند.

سید احمدخان نیز همین مطلب را گوشزد می کرد. او میگفت: «سیستم انتخابات پارلمانی، در معنا مراعات مصالح اکثریت است، بیشک این سیستم در کشوری که مردمش دارای وحدت نژاد و مذهب باشند، بهترین سیستمها است ولی در کشوری مانند هندوستان، که فاصله مذهبی در نهایت درجه است و از طرفی معلومات مردم در سطوحهای متفاوتی قرار دارد، این سیستم دارای زیانهای است که فقط منحصر به مسائل اقتصادی نمی باشد» ولی کسانیکه با کنگره همکاری می کردند، نسبت به آن و به اکثریت هندو حسن ظن داشتند، آنها معتقد بودند که مبنای انتخابات در این انجمن های کوچک، مسئله وطن پرستی خواهد بود نه مذهب و بنابراین هیچ مانعی ندارد که اکثریت هندو، مسلمانی را که مورد اطمینانشان باشد به نمایندگی انتخاب کنند و یا مسلمانان، نماینده ئی هندو به انجمن بفرستند و بدین ترتیب، انتخابات فرقه ئی ضرورتی نداشته و فقط موجب برانگیختن هر چه بیشتر احساسات مذهبی طرفین است. این دسته بهمین دلیل میکوشیدند اختلافات فرقه ئی را که بنظر آنان اگر دنبال می شد یقینا بصرفه مسلمانها تمام نمی گشت، از بین ببرند.

.. و خلاصه هر دسته ئی به راهی می رفتند ..

بنظر ما، گناه این اختلافات همگی بر دوش انگلیسیها بود، آنها برای حفظ مصالح و تحکیم موقعیت خود در هندوستان، ناگزیر بودند میان واحدهای ملی تفرقه افکنده و این افکار نفاق آمیز را به آنان القاء کنند و نگذارند که مسلم و هندو در کنار یکدیگر قرار گرفته و بفکر درمان درد مشترک خود باشند. آری تنها بدینوسیله بود که بریتانیا می توانست تا آخرین مرحله، استعمار شوم خود را در شبه قاره هند نگاه دارد.



بر مبنای همین سیاست پلید بود که دولت انگلیس در آغاز قرن بیستم، در راه تقویت جبهه اسلامی و برای جلب خشنودی مسلمانان، دو گام مؤثر برداشت. نخستین گام: تقسیم بنگال (ص ۶۳-۶۴)

«لرد گرزن» در سال ۱۹۰۵ استان «بنگال» را به دو بخش: مسلمان نشین (یعنی منطقه ئی با اکثریت مسلمان) و هندو نشین (یعنی منطقه ئی با اکثریت هندو) تقسیم کرد.

این تقسیم، برای مسلمانان از اینجهت فایده داشت که می توانستند موجودیت و کیان خود را بمعرض بروز در آورده در انجمنهای شهری و هم در شورای ایالتی دارای کرسی باشند، علاوه موجب می شد که در مسلمانان سایر ایالات نیز این امید بیدار شود که روزی بتوانند مناطقی خاص خود بوجود آورند، و یا بقول «سلیم الله خان» نواب (کلمه «نواب» لقب تشریفاتی فرد متشخص و احياناً حاکم مسلمان است، در برابر «مهاراجه» که عنوان چنین فردی در هندوهاست) مسلمان «داکا»: «تقسیم بنگال، برای مسلمانان، فرصت بزرگی برای تحرک و جنبش پیش آورد و تپش های ملی و آزادیخواهانه را که با گذشت روزگار، به سکون و سردی گرائیده بود، در دل آنان بیدار ساخت».

این عمل براستی بازیچه عجیبی بود...

از یکطرف، مسلمانان را بی اندازه شادمان و مسرور ساخت زیرا آنها این پیش آمد را مقدمه ئی برای بوجود آمدن ایالاتی تحت حکومت مسلمین، و زمینه ئی برای باز یافتن شکوه و مجد از دست رفته می پنداشتند و از طرف دیگر هندوان را که همت بر احیاء هندوئیسم و اعاده وضعیت پیش از اسلام گماشته و گروهی از افراد متعصب هندو، این طرز فکر را که «مسلمانان نیز همچون انگلیسیها، خارجی هستند» ترویج می کردند، سخت نگران و خشمگین ساخت، (ص ۶۵)

«محمدعلی جناح در آغاز کار از طرفداران جدی و خستگی ناپذیر وحدت مسلم و هندو بود تا آنجا که به وی «سفیر وحدت» لقب دادند و بنام او تالاری در بمبئی بنا نهادند تا نشان اعتراف هندوها به کوششهای او در این راه باشد. (ص ۶۶)

هندوها برهبری کنگره دست به عصیان و شورش زده و بعنوان اعتراض به این تقسیم، بر شدت حملات ضد انگلیسی خود افزودند، در نتیجه دولت انگلستان ناگزیر عقب نشینی کرده و در سال ۱۹۱۱ قرار تقسیم را لغو کرد. (ص ۶۷)

دومین گامی که انگلیسیها بمنظور جلب دوستی و اطمینان مسلمانان و ایجاد تفرقه و اختلاف میان مسلمان و هندو، برداشتند آن بود که درخواست آنانرا دائر بر تعیین کرسیهای معینی برای مسلمانان در انتخابات محلی، پذیرفتند. این درخواست اساساً بدینمنظور مطرح شده بود که مسلمانان بتوانند با تصاحب این کرسیها، در انتخابات عمومی کشور از هندوها عقب نمانده بوسیله فرستادن نمایندگان خود به شوراهای ایالتی، جامعه مسلمان را از زیر نفوذ و حاکمیت هندوها خارج سازند. (ص ۶۸)

از سال ۱۸۵۷ که حکومت انگلیسی بجای کمپانی هند شرقی زمام امور شبه قاره هند را بدست گرفت، مسلمانان که با فرمانروایان پیشین هند از لحاظ مذهب و زبان، پیوندی ناگسستگی داشتند، طبعاً مورد بی مهری و بی اعتنائی انگلیسیهایعنی فرمانروایان جدید این



سرزمین قرار گرفتند و از مشاغل اداری و میدان سیاست دور ماندند، کمتر کسی از آنان بود که به زبان انگلیسی یا معلومات جدید آشنائی داشته باشد، آثار مغلوبیت امپراطوران مغولی تا دو نسل در آنان باقی مانده بود و آنانرا که بنا به خاصیت ذاتی آن سرزمین، مردمی خمود و انزوا طلب بودند، خمودتر و گوشه گیرتر کرده بود، در حالیکه اکثریت مذهبی هندو به برکت قیافه ملایم و مساعدی که در برابر اشغالگران بخود گرفته بودند، توانستند حداکثر بهره را ببرند. (ص ۷۴)

تجربه به ما نشان داده بود که نباید امیدوار باشیم از راه همکاری با کنگره یا انضمام به آن، حقوق مساوی بدست آوریم. بدینجهت در سال ۱۹۰۶ با شهادت از نایب السلطنه خواستیم که کاملاً واقع بین باشد... بر طبق این طرح بر تعداد شوراهای دولتی در ایالت افزوده شده و در انتخاب اعضای این شوراها و همچنین اعضای شورای امپراطوری، آزادی و اختیار نسبی - که در عین حال فوق العاده ناچیز و کوچک بود - به ملت واگذار شده بود. که به مسلمانان هند، فقط به دیده یک اقلیت ننگرد، بلکه آنانرا بعنوان ملتی مستقل بشناسد که در میان ملتی بزرگ زندگی می کنند و می باید حقوق آنان تضمین شده و نیازمندیهایشان بوسیله قانون، تأمین گردد. از او خواستیم که به مسلمانان این حق داده شود که در انجمنهای محلی و همچنین در شوراهای قانونگذاری، بنحو کامل و مستقل، حق انتخاب و نمایندگی داشته باشند و این انتخابات بر اساس انتخابات فرقه ئی انجام شود. (ص ۷۵-۷۶)

مهمترین و سرسخت ترین مخالف ما، یک وکیل دادگستری مسلمان بود در بمبئی بنام محمدعلی جناح که با تمام قدرت، با کارها و نقشه های ما مخالفت می کرد، او یگانه مسلمان معروفی بود که این وضع را بوجود آورده بود، ولی مخالفت های او مطلقاً تأثیری نداشت... وی معتقد بود که کمیته های انتخابی مستقل، در معنا تجزیه و تقسیم، ملت و ایجاد تفرقه و کینه متقابل است... این شخص، مدت یک ربع قرن، همچنان بزرگترین دشمن و مخالف ما بود تا اینکه عاقبت، حماقت و عناد اکثریت هندوی کنگره، او را که بزرگترین و نیرومندترین مروج وحدت و همبستگی هندو و مسلمان بود، به سرسخت ترین دشمنان وحدت و همبستگی ایندو فرقه، مبدل ساخت

سپس در مورد تأسیس اتحادیه مسلمانان (مسلم لیگ) می نویسد: « معلوم شد که این اقدام ما در سال ۱۹۰۶ تا حدود زیادی دارای اهمیت بوده است... کاملاً روشن بود که می باید پس از موفقیت در این مرحله و رسمیت دادن به انتخابات مستقل، دست بکار ایجاد یک تشکیلات سیاسی منظم شویم تا بتوانیم از این امتیاز، بهره برداری کامل نمائیم. (ص ۷۶ و ۷۷)

فقط تعصب هندوها و تمایل آنان به تجدید ودا و بازگشت به عهد باستان بوده است که مسلمانان را نگران آینده ساخته و به مطالبه حقوق خود و تأسیس اتحادیه ئی بمنظور حفظ ای حقوق وادارشان کرده است. و می دانیم که همین اتحادیه بود که سرانجام به ایجاد دولتی مستقل، منجر شد. (ص ۸۰)

مهمترین مواد مرامنامه این حزب عبارت بود از:

- حمایت از حقوق مسلمانان و ارائه خواسته های آنان به دولت.



- ایجاد همفکری میان مسلمانان و انگلیسیها و هموار ساختن فاصله‌ی که فیما بین این دو گروه موجود است بمنظور امکان دریافت حقوق از دست رفته .

- توجه به اینکه این کار بهانه‌ی برای دخالت در امور سایر فرقه‌های هندوستان نیست ، بلکه باید همه فرقه‌ها در سایه مهر و مودت زیسته و با یکدیگر تفاهم کامل داشته باشند .

با تأسیس این حزب ، مسلمانان بصورت جمعیت بهم پیوسته‌ی در آمدند که می‌توانستند بنام یک واحد مستقل در میان ملت هند زندگی کرده و از مزایا و حقوق مساوی برخوردار گردند .

مسئله شایان توجه آن است که آنروز تقریباً بیست سال از تأسیس کنگره می‌گذشتو کنگره در طی این مدت در موارد فراوانی از حقوق ملت هند در برابر انگلستان دفاع کرده و در راه بهبود اوضاع داخلی کشور ، کوشش‌های بعمل آورده بود و از این رهگذر توانسته بود موقعیت ملی عمیقی کسب کرده و سالها پیش از پیدایش «مسلم لیگ» برای خود پایگاهی در دل توده ملت بدست آورد . بعلاوه ، کنگره در تعیین خط مشی کلی خود اعلام کرده بود که هدفش «مراعات حقوق همه هم‌میهنان از هر نژاد و مذهب» است . در حالیکه «مسلم لیگ» در دامان یک‌عده اشراف و ثروتمندها بوجود آمده و هدف خود را دفاع از حقوق مسلمانان فقط قرار داده بود و بعلاوه در هنگامی پا بر عرصه وجود نهاده بود که کنگره با سوابق خود ، زمینه موقعیت ملی را قبلاً در اختیار داشت .

بدین جهت ، تأسیس مسلم لیگ نتوانست کاملاً هدف مورد نظر مسلمانان را تأمین کند . زیرا چنانکه گفتیم ، این حزب در یک سطح مترقی و سرمایه‌دار مسلمان بوجود آمده بود و مؤسسين آن با انگلیسیها پیمان همکاری و همبستگی منعقد ساخته بودند . و دفاع از حقوق مسلمانان - که هدف این حزب بود - نمی‌توانست آن دسته از مسلمانانرا که هواخواه کنگره و دنباله‌رو خط مشی آن بودند ، به سوی این حزب جلب کند . بویژه که کنگره به برکت مخالفت با تمایلات دولت انگلستان و دخالت در پاره‌ی از مسائل داخلی کشور ، موقعیت ملی مطلوبی بدست آورده بود . گذشته از اینکه در میان مسلمانان ، کسانی یافت می‌شدند که اساساً هر نوع رابطه با انگلیسی‌ها را به هر منظور بود ، زشت و مردود می‌شمردند و بنابراین ، تأسیس مسلم لیگ ، چون متضمن ارتباط و پناهندگی به دولت انگلستان بود ، نمی‌توانست مورد قبول و توجه آنان قرار گیرد . از اینرو ، تأسیس یک حزب اسلامی که با چنین شرائطی بوجود آمده بود ، در محافل مسلمانان ، با نشاط و هیجان مورد انتظار مواجه نگشت . ولی در همان اوان ، یک جریان دیگر موجب شد که تا حدودی نظر مسلمانان به مسلم لیگ جلب شود . این جریان عبارت بود از تشکیل یک حزب هندوئی بنام «هندومها سبها» که همچون حزب «آریا ساماج» سرلوحه مرام آن ، دعوت به هندوئیزم بود و بوسیله جمعی از هندوان متعصب ، در برابر «مسلم لیگ» و بمنظور رقابت با آن تأسیس گردیده بود . مبنای آن ، دعوت هندوها به احیاء هندوئیزم و بازگشت به ودا (کتاب مقدس هندوان) و بیرون کردن خارجی‌های مسلمان یا غیر مسلمان از کشور بود . تشکیل این حزب که سازمانی تعصب‌آلود و ارتجاعی بود ، روح حماسی دینی را در هندوان برانگیخت ، نویسندگان و گویندگان هندو به مسلمانان و پیامبر اسلام و مقدسات مذهبی اسلامی ، تجاوزها و اهانت‌ها کردند ، از دو سو کینه‌ورزی شروع شد و هیجان و جنگ اعصاب ، همه‌جا را فرا گرفت . (ص ۸۱-۸۳)



این دو حزب، هر یک به نوعی، می کوشیدند که با حکام و فرمانروایان انگلیسی تفاهم بیشتری کنند... در همین هنگام، جبهه دیگری نیز بود که در طرز فکر اجتماعی، تفاوت فاحشی با این دو حزب داشت، افراد این جبهه معتقد بودند که برای باز گرداندن حق از دست رفته، نمی باید بر در غاصب به گدائی ایستاد و دست نیاز بسوی او دراز کرد، بلکه می باید درد را بگونه ئی اصیل و از راهی مؤثر، به درمان رسانید، می باید دستی را که به سوی حق مشروع ملت دراز شده است، قطع کرد و از وطن بیرون افکند... نماینده یا برانگیزاننده این جبهه در آنروز، یکی از فارغ التحصیلان مدرسه دارالعلوم دیوبند و نخستین فردی بود که در آن مدرسه شروع به تحصیل کرده و از آنجا فارغ التحصیل شده بود. این شخص، مولانا محمود حسن بود (ص ۸۴-۸۵)

این مجاهد بزرگ، همان کسی است که ملت هندوستان، او را پدر هند (شیخ الهند) نامیدند و آنگاه که در سال ۱۹۲۰ از تبعیدگاه خود مراجعت می کرد، تمامی ملت به استقبال او شتافتند و گاندی نیز که در آن هنگام تازه در صحنه سیاست هندوستان ظاهر شده بود، در این استقبال پر شکوه، شرکت کرد.

همان کسی که وقتی از تبعیدگاه بازگشت، نهضت عدم همکاری را بصورت عمومی پیشنهاد کرده و مردم را به ترک گفتن مدارس انگلیسی و هم دانشگاه علیگره (که بصورت لانه فساد درآمده بود) دعوت کرد و ایجاد دانشگاه اسلامی جدیدی را (که هم اکنون بصورت دانشگاه ملی با عظمتی در دهلی نو موجود است) وجهه همت ساخت... از مسلمانان خواست که القاب و عناوین انگلیسی را دور افکنند و دیگر با انگلیسیها معامله نکنند. و در یکی از خطابه هایش گفت: «مایه خوشبختی است که برادران هندو نیز پیشنهاد «عدم همکاری با دولت انگلیسی» این شعار دیرین ما را پذیرفته اند». (ص ۸۶-۸۷)

اگر ما نیز همچون دیگران، نام این مردان نام آور را در زاویه فراموشی افکنیم. با آنکه دیگرانی را که بدانپایه از مجاهدت رسیده یا نهضت عدم همکاری و نافرمانی مدنی، زائیده طرز تفکر اسلامی و الهام گرفته از دستورات عالی قرآن است که بر مسلمانان هر گونه همکاری و معاونت با دشمنان را تحریم می کند.... در آخر کار، پس از گذشت روزگاری ممتد نیز که گاندی به نیروهای ملی هند پیوست، باز مسلمانان بودند که همواره در پیشاپیش صفوف ضد انگلیسی می جنگیدند. (ص ۸۸)

... حتی همانها بودند که برای اولین مرتبه، نغمه حکومت جمهوری هند را ساز کرده و در برابر مقررات دولت، عصیان و انقلاب نموده اند. (ص ۸۹)

گاندی... خود تا سال ۱۹۱۹ علیرغم حملات و ملامت های مخالفانش، خود را یکی از آحاد رعیت دولت انگلستان می دانست و با ایمان و اعتقادی صمیمانه، دم از همکاری می زد تا آنکه عاقبت، کوه فکری و سوء نیت انگلیسیها موجب شد که وی سند مودتی را که بدست خود و از روی کمال اخلاص نسبت به دولت امپراطوری نوشته بود، با خوشوقتی و رضایت خاطر پاره کند. (ص ۸۹)

... توانست نظریه «عدم همکاری» و سپس تر «نافرمانی» را به مردم بقبولاند و از آن پس در نقش یک رهبر سیاسی که با روح مذهبی و آموزشهای اخلاقی، ملت را بسوی هدف رهبری میکند، ظاهر گردد. (ص ۹۰)



از نظر گاندی، روح این طرز فکر و نشان بارز آن، عبارت از این بود که مردم در نافرمانی و عدم همکاری با دولت، از روشهای مسالمت آمیز استفاده کنند، مثلاً: فرزندان خود را به مدارس دولتی نفرستند، به دادگاهها مراجعه نکنند، در ارتش دولتی داخل نشوند و هرگاه دولت دستوری صادر کرد با آن مخالفت ورزند، و ضمناً عکس العملهای ناگوار دولت، از قبیل بازداشت ها و ضربات وحشیانه را با بردباری و ملایمت، تحمل کنند. البته میان این دوروش (عدم همکاری و نافرمانی مدنی) تفاوت ساده ئی موجود است، «عدم همکاری» صرفاً یک عمل منفی و در حقیقت، خودداری از هر گونه کمکی به دولت (مانند پرداخت مالیات و عوارض و شرکت در انتخابات و...) است در صورتیکه «نافرمانی مدنی» چیزی فوق عدم همکاری، و متضمن کوشش و فعالیت در جهت مقابل، و خلاصه بمعنی نقض قوانین و مقررات دولتی است (ص ۹۳)

نخستین آزمایش دسته جمعی گاندی بر روی تر «خویشتن داری و عدم زور» در دوران اقامت وی در افریقای جنوبی عملی شد. در آن هنگام قانونی وضع شده بود که مطابق آن، هندیها حق نداشتند بدون اجازه دولت و در دست داشتن کارت های مخصوص، مسافرت و نقل مکان کنند. گاندی از همین نقطه جنبش خود را آغاز کرد: به هندیها پیشنهاد نمود که زیر بار این قانون ظالمانه نروند و هر گونه مجازات و عکس العملی را که دولت در برابر این نافرمانی نشان می دهد بدون توسل به زور و قدرت، تحمل نمایند. و این جنبش را «ساتیاگراها» («سات» در زبان سانسکریت بمعنی حقیقت و «گراها» بمعنی پایداری است.) نامید یعنی نیروئی که از حقیقت و محبت سرچشمه می گیرد و آلوده به زور و قدرت نیست. و بعدها اروپائیان نام «مقاومت منفی» را بر آن نهادند. هندیها از پیشنهاد گاندی استقبال کردند، با قوانین دولتی مخالفت آغاز نهادند و با بردباری و استقامت و بدون ابزار کوچکترین عکس العمل، صدمات وارده را تحمل نمودند و عاقبت بدینوسیله توانستند به پاره ئی از حقوق خود نائل آیند. (ص ۹۴-۹۵)

قسمت اول، یعنی سرپیچی از مقررات ظالمانه، بدون تردید، عملی پسندیده و مورد قبول همگان است، شاید بتوان این روش را از بهترین روشهای اصلاح حکومتها و جلوگیری از ادامه ظلم، بشمار آورد. اسلام هم بطور عموم این روش را ستوده و مردم را بدان توجه داده است، بدون آنکه میان حکام مسلمان و غیر مسلمان، اندک تفاوتی قائل شده باشد. نهایت در مورد زمامدار غیر مسلمان، این نافرمانی با قانون دیگر و عنوان دیگری نیز منطبق می شود که عبارت است از: وجوب قطع روابط دوستانه با دشمنان متجاوز به دین، و مبارزه برای از بین بردن نفوذ آنان... و اما قسمت دوم - یعنی بکار نبردن زور و قدرت برای دفاع، و تحمل صدماتی که بر اثر مخالفت قوانین ظالمانه وارد می آید. هر چند مبتنی بر طرز تفکری نمونه و عالی و انسانی است ولی باید در نظر داشت که همیشه و در همه شرائط، مقدور و عملی نمی باشد... ولی با این همه، آیا اخلاقیات و سجایای برجسته انسانی - بویژه آنهاییکه مربوط به راه و رسم زندگیست - می تواند در برابر همه کس، حتی ستمگران و جباران مورد استفاده قرار گیرد؟ و آیا منطقی است که آدمی در مقابل استعمارگر خون آشام که مسالمت و نرمش، موجب طغیان حس خودپرستی و نخوت او می شود، آرام بنشیند و تسلیم گردد؟ آیا این روش جز فساد و هرج و مرج، نتیجه دیگری ببار می آورد؟ اسلام، که آئین فطرت است، در این مورد نیز حکمی معتدل و متناسب با سرشت انسانها مقرر می دارد یعنی از یکسو پیروان خود را به این روش نمونه و اعجاب انگیز - که براستی برای جبران لغزشهای مردم با وجدان و پاک طینت، درمانی قطعی است - توصیه می کند و از سوی دیگر، این حقیقت را، که: سکوت و عدم دفاع به اسلوبی مناسب، موجب طغیان افراد شریر و مغرور است، نادیده نمی گیرد و برای مقابله با اینگونه افراد نیز روشی خاص و عکس العملی



سودمند و مؤثر می آموزد و چنانکه میدانیم مبارزه در راه حق و در هم کوبیدن قدرت شیطانی ظالم را جزئی از برنامه مذهب می شمرد

انتخاب این دوروش، محصول آزمایش دقیق روان انسانیست که به اقتضای حالات مختلف، نیازمند در مانهای گوناگون و متناسب است و این همان چیزی است که عقل سالم و سرشت مستقیم انسانی بدان حکم می کند.

آری، اسلام از یکسو مردم را به آن روش عالی فرا می خواند و از سوی دیگر، واقعیت را از نظر دور نداشته، دفاع از نفس و تنبیه و گوشمالی ظالم را جزء فرائض مذهبی میداند و ایمان راستین را موقوف به انجام این فریضه، می سازد... موقعیت اسلام، از لحاظ ارائه روشهای اخلاقی و نمونه، و هم روشهای واقع بینانه و اجتناب ناپذیر، عیناً منطبق بر وضع طبیعی و فطری بشر است، ما خود باید در هر موردی علاج متناسب با آن مورد را درک کنیم و بکار بندیم.

بدیهی است که تسلیم شدن در برابر تجاوز و زورگویی ظلم، و بکار نبردن هیچگونه وسیله برای مقاومت و ممانعت، و آزاد گذاردن او تا هر چه می خواهد با قربانی خود انجام دهد، انحراف از سرشت طبیعی انسان و مخالف با منطق صحیح و معقول است، جامعه ئی که بر این اساس مشی کند، بیگمان هرگز روی صلاح و نیکبختی نخواهد دید... این سنت الهی است که می باید همواره گروهی از مردمان، به مقابله ظلم برخیزند و دفاع از حق و حقیقت را وجهه همت سازند و با در هم شکستن نیروی باطل، صولت و هیبت حق را حفظ کنند و پرچم راستی را در جهان پیا دارند، (ص ۹۷-۱۰۰)

تز «عدم خشونت» در داخله اجتماع با شکست مواجه شد و نتوانست بر طبق دلخواه گاندی، مبنای مبارزات استقلال طلبانه ملت هند واقع شود (ص ۱۰۱)

گاندی نهضت «مقاومت منفی» یا «عدم همکاری توأم با سکوت و نرمش» را در محافل ملی هند مطرح ساخت. مسلمانان، نخستین کسانی بودند که برنامه گاندی را درک کرده و به ندای او پاسخ گفتند... نهر و می گوید: «کمیته خلافت (نهضت خلافت نام نهضتی است که بوسیله جمعی از مسلمانان روشنفکر و مبارز هندوستان به پشتیبانی از خلافت عثمانی آغاز شده بود). نخستین سازمانی بود که این برنامه را پذیرفت و در جنب آن قرار گرفت. روز اول ماه اوت برای روز آغاز تبلیغات و فعالیت تعیین گردید... کنگره هنوز این پیشنهاد را نپذیرفته و حتی آنرا مورد مطالعه قرار نداده بود»... در حقیقت، حمایت از خلافت عثمانی یک شعار ضد انگلیسی و همچون حربه ئی بوده است که مسلمانان روشنفکر و فعال هند در مبارزات ناسیونالیستی و ضد استعماری از آنان استفاده میکردند، عامل دیگری که موجب پدید آمدن این نهضت می شده، آگاهی از نقش شیطانی استعمار، در انقراض خلافت و تجزیه قلمرو پهناور آن حکومت مقتدر مسلمان به دولتهای دستشانده و بی نفوذ بوده است... در ۲۸ ژوئیه سال ۱۹۲۱ کنگره ملی هند، تصمیم حادی اتخاذ کرد: قرار بود در نوامبر همان سال شاهزاده گال ولیعهد بریتانیا به هندوستان بیاید، کنگره تصمیم گرفت در پذیرائی از او شرکت نکند و بعموم مردم دستور داد که او را مورد بی اعتنائی قرار دهند، همچنین تصویب کرد که تحریم کالاهای انگلیسی، از ماه سپتامبر



به مرحله اجراء گذارده شود. در ژوئیه همان سال، کنفرانس خلافت که در کراچی تشکیل شده بود اعلام کرد که «خدمت مسلمان در ارتش انگلیسی و یا کمک او به سربازگیری حرام است» دولت از این دستور بی نهایت خشمگین شد و مولانا حسین احمد مدنی شیخ الا سلام و مولانا محمدعلی و مولانا شوکت علی را که از رهبران مسلمان بودند با بسیاری از مسلمانان متشخص، به بهانه پی‌شنهاد نافرمانی مدنی، بازداشت و محاکمه کرد.

بدنبال بازداشت برادران علی، کمیته مرکزی خلافت در دهلی، تصمیم انجمن خلافت را امضاء کرد و صدها میتینگ برای تأیید این تصمیم تشکیل شد.

در ۱۷ نوامبر ولیعهد انگلستان در بمبئی از کشتی پیاده شد. ملت بر طبق قرار، او را مورد بی‌اعتنائی شدید قرار داد و اتفاقاً در همان اوقات بود که طرح آتش زدن کالاهای انگلیسی، در اجتماعی عظیم به مرحله عمل نهاده شد. هر چند قسمت اول این برنامه که بی‌اعتنائی به ولیعهد بود با موفقیت برگزار شد، ولی قسمت دوم یعنی کنترل احساسات و عدم خشونت، آنچنانکه مورد نظر گاندی بود انجام نیافت، ملت نتوانست بر احساسات خویش پیروز شود و به روش معمول توده‌های عاصی، زمام اختیار را بدست احساس سپرد و همچون شعله‌ئی سرکش هر چه در برابر خود یافت سوزانید. گاندی بر اثر این وضعیت، بشدت اندوهگین شد و تصمیم گرفت برای کفاره گناهان ملت روزه بگیرد و معتقد شد که ملت هنوز آماده شروع نهضت نیست و لذا دستور داد که اجرای آنرا معلق سازند. و از آن پس تا مدتی به آموزشهای فکری و آماده ساختن مردم برای شروع نهضتی آنچنانکه خود میخواست، همت گماشت.

ولی ملت، علیرغم اراده گاندی، به خشونت و تعرض ادامه داد و دولت نیز متقابلاً با خشونت بیشتر، هزاران تن را دستگیر کرده بزندانه‌ها روانه ساخت.

پس از چندی، حس اطمینان به ملت، بار دیگر گاندی را فریب داد و در نتیجه بفکر افتاد که جنبش نافرمانی را آغاز کند. وی برای شروع نهضت، منطقه برادولی (واقع در ایالت گجرات) را انتخاب کرد، زیرا دورانی از عمر خویش را در آن منطقه گذرانیده بود و آنجا را محیط مساعدی برای پذیرش افکار خود میدانست.

پیش از اعلام شروع نهضت، گاندی بعنوان اتمام حجت، مراتب را طی نامه سرگشاده‌ئی بتاريخ ۹ فوریه ۱۹۲۲ به نایب السلطنه اطلاع داد و با لحنی مؤدبانه او را به جنگ مسالمت‌آمیز با انگلیس تهدید کرد و برای الغاء مقررات ظالمانه دولت و زمینه سازی برای اعطاء استقلال، هفت روز به او مهلت داد. تا اگر در این مدت پاسخ مثبتی به خواسته‌های او داده نشود، نهضت را آغاز کند و بدون کوچکترین تردید و تزلزل تا آخرین مرحله پیش رود.

هنوز این نامه در هند منتشر نشده بود که نهضت در همان مجرائیکه گاندی ترسیم کرده بود براه افتاد. ولی بر خلاف انتظار وی، در چوری چورا (از توابع ایالت گراچپور) حادثه‌ای بسیار خونین تر و ناگوارتر از صحنه‌های قبل، به وقوع پیوست: دهقانان خشمگین که مورد حمله دژخیمانه پلیس قرار گرفته بودند، نتوانستند بردباری کنند و متقابلاً به پاسبانها و اداره پلیس یورش بردند و ساختمان شهربانی را آتش زدند و در آن ماجرا پنج شش نفر پلیس نیز طعمه آتش شده و زنده زنده سوختند.



... با اینحال گاندی بر اثر این حادثه بشدت متأثر و ناامید گشته برای بار دوم جنبشی را که خود فرمان داده بود، متوقف ساخت (ص ۱۳- ۱۰۵)

گاندی، در روزگار اقامت در افریقای جنوبی، یکبار در جنگ بوئرها بسال ۱۸۹۹ و بار دیگر در سال ۱۹۰۴ که بومیان ناتال شورش کرده بودند، به نفع انگلیسیان جنگیده بود و اینکار را برای خود وظیفه‌ئی اجتناب ناپذیر میدانست، خود اومی نویسد: «اطاعت و فرمانبرداری ام نسبت به انگلیسیها سبب شد علیه بوئرها یعنی به نفع انگلیسیها وارد کارزار شوم. بر این عقیده بودم که اگر خواهان تمامی حقوقی هستم که انگلیسیها دارند باید در موقع جنگ و خطر نیز به دفاع از امپراطوری انگلیس پردازم (تجربیات من با راستی، صفحه ۱۸۶). در اثنای جنگ جهانی اول نیز، در سر تا سر هندوستان به راه افتاده و مردم را به فرستادن سرباز به جبهه جنگ تشویق میکرد و امیدوار بود بتواند کاری کند که هند تمام مردان لایق و قادر خود را برای فداکاری در راه امپراطوری، آنهم در چنین لحظه بحرانی، آماده سازد («تجربیات من با راستی» ص ۳۸۶ بعد) و عاقبت هم گروهی بیشمار از فرزندان وطن خود را به میدان کارزار کشانید تا به نفع دولت انگلیس بکشند و کشته شوند (رومن رولان آمار سربازان هندی را که در جنگ اول جهانی شرکت کرده بودند ۹۸۵۰۰۰ نوشته است).

.. و اکنون همان گاندی - معلوم نیست روی چه اصل - از گلاویز شدن همین فرزندان وطن، با جلاد خونخوار شان، بر می آشفست و کشته شدن چند تن انگلیسی یا هندی، خون او را به جوش می آورد و دفاع و حمله متقابل مردمی ستمدیده و مظلوم، او را از ادامه نهضت نومید می ساخت هنوز بیش از سه سال از پایان جنگ جهانی - جنگی که به تشویق گاندی، بسیاری از جوانان هند را در کام خود فرو برده بود - نمیگذشت چه شد که ناگهان گاندی تغییر وضع داد بطوریکه کشته شدن تنی چند از دشمنان ملت هند، او را تا این حد آزرده و متأثر ساخت؟ این موضوعی است نامفهوم و غیر قابل هضم.. آیا راستی افکار صوفیانه گاندی، توانسته بود در این مدت کوتاه، اثری چنین شگرف در او باقی گذارد؟

به فرض که وقوع چنین تحولی را در روحیه او بپذیریم، آیا جائز بود که وی مصالح میهن خویش را فراموش کند و این روحیه عارفانه را حتی بر آزادی هند ترجیح دهد؟ آیا صحیح بود که این روحیه، وضع طبیعی و قهری ملت عظیم و گسترده هند را از یاد او ببرد؟ .. او بدون توجه باین حقیقت روشن که نهضت جامعه ای با این شرائط، بدون خشونت و تعرض عملی نیست، نهضت خود را شروع کند؟ آیا او گمان می برد که افراد ملت، پس از زمانی کوتاه، همه نسخه کامل خود او خواهند شد و یا به فرشتگانی معصوم و بی هوس تبدیل خواهند یافت؟

حقیقت آنستکه گاندی با روحیه یک کاهن به صحنه سیاست قدم نهاده بود (این سخن هر چند از زبان مسلمان غیر هندی ممکن است قابل باور نباشد ولی از زبان نهرو - پیرو و شاگرد فریفته گاندی - بدون شک پذیرفته و باور کردنی است). و می خواست که از این روحیه برای انگیزش نوین هند بهره برداری کند و براستی این تصمیمی بود بزرگ و شایسته سپاس.. ولی پس از گذشت مدتی، داستان



به عکس شد، یعنی او هند و مصالح هند را در راه حفظ این روحیه استخدام میکرد تا بدان پایه که حاضر بود همه چیز، حتی آزادی هند را - که برای او عزیزتر و ارزشمندتر از هر چیز دیگر بود - در صورت معارضه و اصطکاک با این روحیه، قربانی سازد. بنابراین گاندی پیش از آنکه خدمتگزار هند و استقلال هند باشد، خدمتگزار روحیه عارفانه و کاهنانه خود بود.

چنین وضعی هر چند از یک کاهن صومعه نشین، آنهم در مسائلی که فقط مربوط به شخص خود اوست، قابل تحمل است... ولی از انسانی که سر رشته دار سیاست میهن خویش است، آنهم در مسئله‌ئی که به آینده کشوری و سرانجام کار ملتی وابسته است، به هیچ وجه مورد قبول قرار نمی‌گیرد. (۱۰۸-۱۱۰)

لذا کمیته اجرایی اعلام کرد: «هندوستان نمی‌تواند در جنگی که بنام دفاع از آزادی و دموکراسی بر پا شده خود را سهیم بداند در حالیکه خود از آزادی و دموکراسی بکلی بی‌نصیب است... نمی‌توان انتظار داشت که ملت هند، در همان حال که ضربات تازیانه استبداد و استعمار دولت انگلیس را بر روی بدن خود احساس می‌کند، با وی در سرکوبی دشمنانش همکاری نماید... بنابراین دخالت و شرکت هندوستان در جنگ، در گرو آنست که دولت بریتانیا، اعطای حق آزادی را از هم اکنون متقبل و متعهد گردد.» (۱۱۲)

در کنگره فرهنگی که به منظور «مطالعه در روشهای گاندی» تشکیل شده بود، ابوالکلام آزاد وضع آنروز گاندی و مسئله «عدم خشونت» را بدینگونه تجزیه و تحلیل کرد: «گاندی معتقد بود که اگر دولت بریتانیا حاضر باشد آزادی هند را مشروط به شرکت در جنگ بدو تفویض کند، می‌بایست به آن تن در نداد. وی: «عدم خشونت» را هدف نهائی می‌پنداشت و در نظریات خود برای این معامله که به قیمت آزادی هند تمام می‌شد - مجوزی نمی‌دید.» (ص ۱۱۵)

نکته مهمی که با بررسی کامل جریانات هندوستان در دوران مبارزات و پیش از بدست آوردن استقلال آشکار میگردد آنست که دولت بریتانیا فقط آنگاه به آزادی هند تن در داد که در سراسر آن کشور پهناور، شدت عمل و عملیات تخریبی و تظاهرات خونین علیه انگلستان به راه افتاده بود، و در حقیقت وقتی حاضر شد از چشم و چراغ مستعمرات خود چشم‌پوشد که در برابر خشم و خروش خانمان برانداز ملت هند قرار گرفته و چاره‌ای جز تسلیم به خواسته‌های آنان نداشت. (۱۲۸-۱۲۹)

در کشورهای استعمارزده، هدف جنبش‌های ملی را باید خلاصی کامل از چنگ استعمار قرار داد و آنرا بعنوان یگانه هدف نهائی به ملت معرفی کرد. این موضوع از لحاظ نتیجه‌ئی که بر مبارزات مترتب خواهد شد شایان اهمیت فراوان است، حتی در مواردی که دست یافتن باین هدف، از نظر عقل و تجربه، دشوار و بعید می‌نماید باز نباید به کمتر از آن قناعت ورزید زیرا منطق استعمار همیشه مبتنی بر چانه زدن است، اگر ملت هدفی بزرگ را وجهه همت قرار دهد می‌توان اطمینان داشت که عاقبت پس از همه چانه زدن‌ها، لااقل به نیمه راه هدف خود خواهد رسید، ولی در صورتیکه از آغاز، راه حل میانه‌ای را انتخاب کرد و هدف را موضوعی کوچک و بی‌اهمیت قرار داد، بیشک کمتر از آنچه مورد نظر او بوده است عایدش خواهد گشت. گاندی از این اصل مسلم تخلف ورزیده و بجای آنکه هدف مبارزه را استقلال کامل بداند، از آغاز به پاره‌ئی اصلاحات داخلی قانع بود و این ۱۵۰ جنبش عظیم ملی را فقط بخاطر همین اصلاحات براه انداخته بود... تا سال ۱۹۳۰ نه او و نه کنگره فکر استقلال را انگیزه مبارزات قرار نداده بودند و در این سال هم که گروه



جوانان کنگره، استقلال را هدف مبارزه اعلام کردند، گاندی از روی اجبار و با تأمل و تردید، این هدف را پذیرفت. هندوستان ده سال تمام مبارزه کرد فقط بخاطر پاره ای اصلاحات داخلی و بس. البته این حقیقت، غیر قابل انکار است که گاندی شعور خفته هند را بیدار ساخت و تراژدی استعمار را در پیش چشم او مجسم ساخت، اکثریت قاطع ملت را در پیرامون خویش و هم در پیرامون حزب کنگره گرد آورد و بدین ترتیب موجب شد که سرانجام، آنگاه که جوانان، رهبری حزب را بدست گرفتند، کنگره و بدنبال آن همه ملت بتوانند ندای استقلال کامل در دهند و به هدف نهائی راه یابند. و بیشک این بزرگترین بهره ای بود که از نهضت آزادی هند بدست آمد. (ص ۱۳۰-۱۳۱)

« راجند راپراساد » که از فریفتگان و دلباختگان گاندی است، پس از آنکه راجع به جلسه سالیانه کنگره که در احمدآباد بسال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود بحث می کند، می نویسد: « از جمله لوایحی که در این دوره تقدیم کنگره شد، لایحه «مولانا حسرت مہانی» بود، وی در این لایحه صریحا پیشنهاد کرده بود که هدف کنگره باید استقلال و جدائی کامل از امپراطوری بریتانیا باشد، این لایحه غوغائی در کنگره به راه انداخت و مباحثات حادی پیرامون آن در گرفت و عاقبت به موجب مخالفت شدید گاندی رد شد. » پیشنهاد دهنده یکی از رهبران مسلمان هند و از جمله کسانی است که در جنبش آزادیخواهانه، نقشی حساس و مهم داشته اند (۱۳۳)

بطور دقیق می توان مبدأ این فکر را از سال ۱۸۰۳ میلادی دانست، در آنسال « مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی » رئیس محدثان هند و فرزند « شاه ولی الله دهلوی » معروف، فتوای تاریخی خود را بدین مضمون صادر کرد: «کشور اسلامی هندوستان، با تسلط و سیطره انگلیس ها به «دار الحرب» تبدیل یافته لهذا بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است که آنقدر با آنها بجنگند و آنچنان روابط دوستانه خود را با آنها قطع کنند که ناگزیر از هندوستان خارج شوند، زیرا انگلیس ها دشمن محارب مسلمانند... این طرز فکر در مسلمانان آثاری عملی از خود بروز میداد، مثلا انگیزه «حیدر علی» و فرزند دلیرش «تپو سلطان» در پیکار پر شور و نزدیک به پیروزی آنان با انگلیسیها، این طرز فکر بود. و باز همین طرز فکر بود که در دوران انقلاب، علما را بر فراهم آوردن سپاهی منظم تحت فرماندهی خود شان برای مبارزه با انگلیسیها برانگیخت، و هم پس از سرکوب شدن انقلاب، آنانرا وادار ساخت که با مدارس جدید انگلیسی قطع رابطه کنند و برای پر کردن جای خالی آن مدارس، مدارس اسلامی و عربی بشیوه مدارس دوران حکومت اسلامی، از محل اوقاف و کمکهای مالی امرای مسلمان، تأسیس نمایند و شرائطی فراهم آورند که حکومت انگلیسی و امرای وابسته بدولت، بهیچ صورت مجال دخالت در آن را نداشته باشند. و هم بر اثر این طرز فکر بود که ورود به مدارس انگلیسی را دلیل تمایل به انگلیس و بیزاری از اسلام می دانستند و حتی مدرسه علیگره را نیز - علیرغم عنوان اسلامی آن - همچون مدرسه ای انگلیسی مطرود میدانستند، فقط باین دلیل که فرهنگ انگلیسی در آن تدریس می شود. قطع رابطه علما با دولت انگلستان بدانپایه رسید که هر پدیده ای را که در آن نشانی از انگلیس ها بود دشمن می داشتند و حتی در کیفیت لباس و خوراک نیز از رسم و عادت آنان بشدت پرهیز میکردند. در حدود مرزهای غربی هند، یک عده فدائیان از جان گذشته به جهاد و پیکار با قوای انگلیس مشغول بودند و از داخل کشور، کمکهای مالی و انسانی دریافت می کردند، و ما در گذشته باختصار از این مجاهدان یاد کردیم (ص ۱۳۶-۱۳۷)



اعلان جنگ انگلستان به دولت عثمانی در جنگ جهانی اول، آتش دشمنی انگلیس را بیش از پیش در دل مسلمانان بر افروخت و آنانرا در عقیدهء عدم همکاری و قطع رابطه با انگلیس ها مصمم تر و راسخ تر ساخت، مولانا محمد علی و شوکت علی کهاز رهبران معروف مسلمان بودند دست به اقدامات حادی علیه دولت انگلستان زدند و بازداشت و زندانی شدند، و باز پس از رهایی از زندان و پایان یافتن جنگ که بد عهدی دولت انگلیس کاملاً ثابت شد و بوعده هائیکه بمسلمین - در مورد حفظ مرکزیت و خلافت اسلامی در کشور عثمانی - داده بود عمل نکرد، نهضت خلافت را بوجود آوردند و فرمان قطع رابطهء عمومی را صادر کردند.

همچنین در اثنای جنگ جهانی اول - یعنی در همان هنگامیکه گاندی مردم را به شرکت در جنگ به نفع دولت انگلستان، دعوت میکرد و برای اینمنظور به سر تا سر هند مسافرت می نمود - «مولانا ابوالکلام آزاد» رهبر معروف مسلمان، همکیشان خود را به قطع رابطه با انگلیسیها تشویق میکرد و برای ترویج این نظریه و آماده ساختن افکار عمومی، دوزنانه بنامهای «الهلال» و «البلاغ» تأسیس کرد، و بهمین جرم دستگیر شد. (ص ۱۳۷-۱۳۸)

موضوعی که باید مورد توجه باشد آنست که میان نهضت عدم همکاری بدان صورتی که: گاندی می خواست - و نهضتی که مسلمانان داعیه داشتند، تفاوت محسوسی موجود است، بدینقرار که: گاندی، این نهضت را بصورت منفی محض می پسندید و مایل بود که بهیچ وجه اثری از زور و تعرض در آن دیده نشود، بعقیدهء او هندیان می باید ضربات وحشیانهء استعمارگر را با سکوت و تسلیم محض، تحمل کنند و کوچکترین مقاومتی از خود نشان ندهند. چه آنکه مقاومت، انحراف از اصول نهضت و نشان عدم درک کامل آنست... ولی مسلمانان اینگونه نمی اندیشیدند. طرز فکر مذهبی مسلمین، مستلزم آن بود که اولاً از هر گونه کمک و همکاری با استعمارگر بیگانه پرهیزند یعنی: فرزندان خود را به مدارس انگلیسی نفرستند، بدادگاههای انگلیسی مراجعه نکنند، در ارتش آنان داخل نشوند - و اگر کسی قبلاً داخل شده است فوراً کناره گیری کند - و خلاصه با اوامری که از طرف آنان صادر می شود مخالفت ورزند. و این همان «نافرمانی مدنی» است که وقتی مسلمانان خواستند آنرا بطور عمومی اعلام کنند، حزب کنگره موافقت نکردند و در نتیجه، تا چندی انجام آن بتأخیر افتاد. و ثانیاً هر گاه در نتیجهء این نافرمانی - یا بهر علت دیگر - مورد تعدی و تجاوز قرار گرفتند، باید متقابلاً از خود دفاع کنند و به حملات دشمن پاسخ گویند، زیرا اسلام - همچنانکه پیشتر گفته شد - با آنکه اخلاقیات نمونه و برجسته را در سرلوحه آموزشهای خود گنجانیده است و در عین حال از درمان منا سب برای مواردی که در خور اینگونه اخلاقیات و صفات نیست، نیز غافل نمانده و بر مسلمان، دفاع از جان و گوشمالی ظالم را لازم شمرده است. و این روش، تنها روشی است که با توجه به طبایع گوناگون انسانها، متناسب و منطقی و قابل کلیت می نماید. (ص ۱۴۵)

«مولانا ابوالکلام آزاد» در مدافعات خود - که پیشتر از آن یاد کردیم - گفت: «آئین اسلام برای مسلمانانیکه مورد تعدی و ظلم قرار می گیرند، دو راه معین کرده است: یکی برای مقابله با دیکتاتوری زمامداران مسلمان، و راه دیگر برای مقابله با حکومتهای خارجی. اما در برابر زمامداران دیکتاتور مسلمان، وظیفه عبارتست از امر بمعروف و نهی از منکر و بازگو کردن حقایق و تقبیح عملیات جائزانه و جابرانه... ولی در برابر دشمن خارجی، مسلمان باید اسلحه بدست گیرد و تا آخرین نفس بجنگد و بکشد یا کشته شود... و در هر دو صورت، جامعهء اسلامی با این شواهد و قرائن انکار ناپذیر، کاملاً آشکار می گردد که تر نافرمانی مدنی نه تنها تزی اسلامی و با



قوانین و مقررات این آئین منطبق است، بلکه مسلمانان پیش از آنکه نهضت «نافرمانی» معروف در هند آغاز شود، در اجتماعات خاص خود بدان عمل می کرده اند و اساسا نافرمانی از دولت انگلیس، روش معمولی زندگی آنها بوده است، بعدها یعنی در سال ۱۹۲۱ نیز که اعلان عمومی آن صادر شد، آنها نخستین کسانی بودند که با شهادت و شوری فوق العاده، آنرا پذیرفته و بدان عمل نمودند. (ص ۱۴۶-۱۴۷)

حتی مسلمانانیکه در حزب کنگره عضویت داشتند نیز غالبا نمایندهٔ جبهه افراطی بودند و اصرار می ورزیدند که هدف کنگره باید استقلال کامل و جدائی از انگلستان، باشد (ص ۱۴۸)

عاملی که آنان را بر تعقیب از این هدف عالی و انحصاری بر می انگیزخت دو چیز بود:

نخست آنکه مسلمین هند بیش از سایر فرقه ها و جمعیت ها، زیر فشار استعمار انگلیس واقع شده و طعم تلخ تسلط بیگانه را چشیده بودند، بطوریکه در فصول گذشته دیدیم از اوان تسلط کامل انگلیسیها یعنی پس از انقلاب ۱۸۵۷ مسلمانان، تنها جمعیتی بودند که از همهٔ امتیازات محروم مانده و در حقیقت میراث مادی و معنوی خود را از دست داده بودند و با این و صف، طبیعی است که بیش از دیگران جرئت و جسارت ورزیده، در صدد باشند که یکباره مرز و بوم خود را از لوٲ وجود دشمن خونخوار و غاصب، پاک سازند. دیگر آنکه دولت انگلیس بخاطر تثبیت موقعیت خود در هندوستان، در چند کشور اسلامی دیگر از جمله مصر و ایران و افغانستان بذر استعمار افشاند و یک سلسله عملیات جنایت بار استعماری را آغاز کرده بود (ص ۱۴۸).... مسلمانان هند که کم و بیش از این اوضاع با خبر بودند، می اندیشیدند که در صورتیکه هندوستان از یوغ اسارت آزاد شود و دولت انگلیس خود را مجبور به ترک آن به بیند، اشغال و استعمار این کشورها و ملتهای ستمدیده و مظلوم، برای او چندان سودی نداشت و به آسانی نفوذ خود را از آن ممالک قطع خواهد کرد. لذا به انگیزه روح برادری اسلامی می خواستند با مجاهدتهای خود در راه آزادی هند، آن ممالک استعمار زده را نیز نجات دهند. (ص ۱۴۸-۱۴۹)

جبههٔ افراطی که اغلب افراد آنرا جوانان حزب تشکیل می دادند و [جواهر لعل نهرو] رهبری آنرا بعهده داشت، بخاطر هدف نسبتا عالی خود، در میان توده، وجههٔ خوبی کسب کرد، بطوریکه توانست اخیرا پا را فراتر نهاده بفکر استقلال کامل بیفتند. (ص ۱۵۳)

در دسامبر ۱۹۲۹ دورهٔ اجلاسیهٔ کنگره در لاهور تشکیل شد و چون دولت بریتانیا بر خواسته های حزب کنگره پاسخ صریحی نداده بود، اکثریت قاطع اعضاء، قطعنامهٔ مربوط به استقلال و اقدام برای تحصیل آنرا تصویب کردند، این جلسه در آخرین شب ماه دسامبر ۱۹۲۹ تشکیل شده بود و قرار شد که روز ۲۶ ژانویه ۱۹۳۰ را بعنوان روز استقلال تعیین کنند و در آنروز خواستهٔ کنگره را که استقلال کامل است. به همهٔ ملت ابلاغ نمایند.

روز ۲۶ ژانویه فرا رسید، تظاهرات و جشنها از طرف ملت و عکس العملهای حاد و شدتها و خشونتها از طرف دولت شروع شد، توده ملت با شور و حرارت فوق العاده خود، بالاخره توانست گاندی را از عزلتگاه خارج سازد و روحیهٔ منفی او را به فعالیت در راه آزادی و استقلال کامل، مبدل نماید. و بدین ترتیب نهضت نافرمانی مدنی برای دومین بار آغاز شد. . . استاد عقاد می گوید: «عناصر



جوان، عاقبت پیروز شدند و گاندی بجز اینکه به خواسته اکثریت تن در دهد، چاره ای ندید. و از آن هنگام استقلال کامل بصورت هدف نهائی و مورد اتفاق مبارزین هند درآمد» (ص ۱۵۴)

با آنکه در اقلیت قرار داشتند، توانستند نهضت را برنگ خود درآورند و حتی نام آنرا کلمه ئی مخلوط از عربی و اردو انتخاب کنند و این نام آنچنان معروف شد که گاندی در نطقها و بیانیه های خود آنرا بکار میبرد. این کلمه عبارتست از با امان که مرکب است از با (حرف نفی در زبان اردو) و امان (که کلمه ئی عربی است)، یعنی عدم دوستی و عدم همکاری یکی از جریاناتی که می تواند بر خونسردی و بی تفاوتی گاندی نسبت به داعیه استقلال هند شاهدهی گویا باشد آن است که: پس از آنکه کنگره مسئله استقلال را پیش کشید و در ژانویه سال ۱۹۳۰ رسماً آنرا هدف مبارزه قرار داد و رهبری مبارزه را به گاندی که تازه از عزلتگاه خود مراجعت کرده بود سپرد و گاندی اعلام کرد که بزودی «نافرمانی مدنی» را از نو آغاز خواهد کرد. پس از همه این مقدمات، گاندی نامه ای برای نائب السلطنه فرستاده و در آن نامه یادآور شد که حاضر است از نهضت نافرمانی صرفنظر کند، بشرط آنکه دولت خواسته های زیر را برآورده سازد: خرید و فروش و مصرف مشروبات الکلی را مطلقاً ممنوع سازد. حقوق کارمندان دولت را تقلیل دهد. مالیات زمینهای مزروعی را به نصف تقلیل دهد با این شرط که جمع آوری و بستن مالیات، با نظارت و کنترل قانونی انجام گیرد. هزینه های جنگی را به نصف تقلیل دهد. برای حمایت از کالا و منسوجات دستباف وطنی، تعرفه و گمرکی وضع کند. جمیع زندانیان سیاسی را رها سازد. اداره «اطلاعات و تحقیقات» را بکلی تعطیل کند و یا لاقلاً از تسلط رعب آمیز آن بکاھد بطوریکه کنترل و مراقبت کارهای مردم، تا مرحله آزار و تعقیب نرسد. به مردم پروانه حمل اسلحه داده شود، البته اینکار با کنترل حزبی انجام خواهد یافت. مالیات نمک را الغاء کند این مواد هر چند شامل ضروری ترین نیازمندیهای ملت هند بود، ولی هر چه بود نمی توانست در برابر تعطیل و صرفنظر از نهضت نافرمانی، بهای ارزنده ای باشد. متأسفانه مهاتما گاندی باین معامله رضایت داشت و حاضر بود که در ازاء انجام مواد فوق، دیگر حتی یک کلمه درباره نافرمانی مدنی بر زبان نیاورد. ولی دولت به خواسته های گاندی پاسخ مثبت نداد و در نتیجه کمیته اجرایی کنگره، در ۱۵ فوریه ۱۹۳۰ شروع نهضت نافرمانی را تصویب و مقرر ساخت (ص ۱۵۷-۱۵۸)

گاندی آنگاه که بالاخره در سال ۱۹۳۰ نهضت نافرمانی را آغاز کرد و بعنوان اعتراض و ابراز مخالفت با «قانون نمک» با جمعی از پیروان خود، پای پیاده از احمد آباد بسوی دریا راه افتاد. «عباس طیب» رهبر مسلمان و پس از او «ساروجینی نیدو» شاعره هندورا، جانشین خود قرار داده و سفارش کرد در صورتیکه در این سفر بازداشت شود، به ترتیب ایندو نفر را برهبری مبارزه انتخاب کنند و پیروان خود را به متابعت کامل از آندو توصیه نمود. گاندی سرحد در همان هنگام که دولت کاملاً بر او ضاع مسلط گشته و بوسیله زور و سر نیزه توانسته بود ملت را وادار به اطاعت سازد، در نواحی مرزی هند و مخصوصاً در میان قبائل سلحشور و مسلمان «پتانها» آشوب و انقلابی عظیم بر ضد دولت بر پا بود، مسلمانان ایالت مرزی به رهبری «خان عبدالغفار خان» جبهه ای نیرومند تشکیل داده و در برابر حکومت مستبدانه و رعب آمیز انگلیس، ایستادگی و مقاومت می کردند. (ص ۱۶۰)

در میان رهبران مسلمان، کسانی همچون محمد علی جناح هم یافت می شدند که به نظریه عدم همکاری نگریده و بر آن فائده ئی مترتب نمی دانستند و معتقد بودند که قطع رابطه دانش آموزان با مدارس و دانشگاههای دولتی و یا قطع رابطه مردم با آلات و ابزار



جدید و مثلاً اکتفا به چرخ ریسندگی دستی، چه اثر مطلوبی می تواند داشته باشد؟ اتفاقاً تا گور فیلسوف و شاعر بزرگ هندو نیز در این مورد با جناح همعقیده بود و بر نظریه عدم همکاری اعتراض می کرد و آنرا کاری لغو و بیهوده میدانست، (ص ۱۶۲-۱۶۳)

اظهار همدردی و یگانگی گاندی با مسلمانان در نهضت خلافت، معجزه ئی بود که توانست همه مسلمین را به دنبال او بکشانند و در نتیجه ملت هند را یکپارچه و متحد سازد، (ص ۱۶۴)

مسلمانان برای هندوئی که - برای اولین بار در تاریخ اسلام - در مسجد جامع دهلی بر فراز منبر رفته و برای حضار - از مسلم و هندو - سخن می گفت، ابراز احساسات میکردند. هندوان نیز متقابلاً مسلمانان را در معابد خود به گرمی می پذیرفتند. با آنکه پیش از آن تاریخ هر فرقه ئی فرقه دیگر را نجس دانسته و بمراکز خود راه نمی دادند. الفت و یگانگی این دو دسته تا آنجا رسید که هندوها در روز عید قربان، گاوی را به زینتها آراسته و به آئین مذهبی مسلمانان قربانی کردند. این عمل با توجه به اینکه گاو از بزرگترین مقدسات همه فرقه های هندو است، نشانه کمال از خود گذشتگی در برابر خواسته های مشترک ملی و بزرگترین نمونه الفت و یگانگی و همبستگی پیروان دو مذهب در راه میهن بود. هندوها براستی کار نمایانی کرده بودند، ولی مسلمانان نیز از آنان دست کمی نداشتند، بویژه این فداکاری بزرگ، بشدت آنرا تحت تأثیر قرارداد و موجی از عواطف و احساسات در آنان برانگیخت و لذا اعلام داشتند که از این پس در سر تا سر هند دست به کشتار «گاو» نخواهند زد و این سنت مذهبی را فراموش خواهند کرد. افراد معدودی هم که حاضر نبودند به آسانی از این عمل دست بردارند، از طرف قاطبه مسلمانان مورد حمله قرار گرفتند و حتی یکی از بزرگان مسلمان که قصد داشت دوباره این سنت را احیاء کند، بوسیله همکیشان خود تهدید به قتل شد. (ص ۱۶۴)

شگفت آنکه، آن انگیزه روحی و معنوی که گاندی را از پیش آمد قریه چوری چورا و کشته شدن چند نفر انگلیسی، این اندازه عصبانی و وادار به تعطیل نهضت می سازد، چند سال پس از آن بطوری ضعیف و بی اثر می شود که از حمله وحشیانه سپاهیان هندی به کشمیر و حیدرآباد و جوناگده و کشتار دسته جمعی مسلمانان در حین تقسیم هند، چندان متأثر و متألم نمیگردد. البته انکار نمی کنیم که قیافه روحانی گاندی و جلوه معنویتش در چند مورد دیگر نمایان شد و از خونریزیها و کشتارهای دیگری جلوگیری کرد. (ص ۱۶۹-۱۷۰)

یکی از هندیانی که خود در جریان نهضت هندوستان، همکاری و دخالت داشته است، قطعنامه گاندی (در مورد تعطیل نهضت) را برای من (مؤلف) تفسیر می کرد، می گفت: «گاندی می اندیشید که نهضت ملی هند بزودی به ثمر خواهد رسید، و چون مسلمانان در این نهضت عمومی، تبرزی داشته دارای سابقه بیشتری در فعالیت و مجاهدت و ترویج آن می باشند، بالطبع پس از پیروزی نیز تقدم و برتری خود را حفظ خواهند کرد و در نتیجه، همان شوکت و عزت پیشین را بدست خواهند آورد. و این چیزی نیست که یکفرد هندو - اگر چه این فرد، گاندی باشد - به آسانی بدان رضایت دهد». (ص ۱۷۰)

خود او، در نامه ئی که در سال ۱۹۲۰ به نائب السلطنه نوشت، دوستی و وفاداری خود را نسبت به انگلیس تأکید کرد، وی نوشت: «دو راه بیشتر برای من باقی نمانده است: یا از انگلستان ببرم و یا اگر هنوز به مزیت مشروطیت بریتانیا بر سایر حکومتهای مشروطه اعتقاد



داشته با شم دولت را مجبور سازم که حق ما را بدهد. باری من هنوز به مزیت مشروطیت بریتانیا معتقدم و به همین جهت است که عدم اطاعت را توصیه می‌کنم.» (ص ۱۷۱)

نائب السلطنه برای انجام نقشه خود «سوامی شراداند» (بنظر می‌رسد که ماجرای ترور این شخص در سال ۱۹۲۶ که نهرو با لحنی تلخ از آن یاد می‌کند، با اقدام جنایت آمیزی که در متن کتاب به وی نسبت داده شده بی‌ارتباط نبوده است، باین معنی که یکفرد وطنپرست هندی که به مصالح میهن خویش و اتحاد فرقه‌های مذهبی عشق می‌ورزیده و از طرفی جریان بالا را در مورد شراداند می‌دانسته است، به انگیزه انتقام از وی به این کار دست زده است. گو اینکه نهرو بر طبق روش خاص خود در این مورد نیز می‌کوشد همه و گناه را به گردن تمایلات مذهبی بیندازد ولی با توجه به اینکه «شراداند» خود یکفرد کاملاً مذهبی و دارای تمایلات تند هندوئی بوده است، این اظهار نظر چندان صحیح بنظر نمی‌رسد.) را که از رهبران متعصب هندو و زعیم حزب «آریا ساماج» بود، با خود همراه کرد. چنانکه پیشتر هم اشاره کردیم این حزب از آغاز بمنظور احیاء هندوئیسم بوجود آمده بود و مؤسس آن که یک روحانی هندو بنام «دایاننداساراسراتی» بود روحیه ناسیونالیسم مذهبی و ضد اسلامی داشت. طبق مرامنامه این حزب، مسلمانان مردمی بیگانه و اشغالگر بودند که می‌بایست از هند اخراج شوند و هند به رنگ باستانی هندو در آید. نایب السلطنه «سوامی شراداند» را که رهبر این حزب بود، پیش از سر آمدن مدت محکومیتش از زندان آزاد ساخت و پول زیادی در اختیار او گذارد که بدانوسیله آتش اختلاف را میان هندوان و مسلمانان شعله ور گرداند... در پاره‌ئی از مناطق هندوستان، برخی گروههای مسلمان می‌زیستند که علیرغم ادعا و نام اسلامیت، تحت تأثیر بعضی از عادات باستانی هندوها بوده و هنوز نشانی از هندوئیسم داشتند. این شخص به سراغ آنان رفت و بساط تبلیغ و ترویج را در میان آنان گسترده. فتنه از این نقطه آغاز شد. مسلمانان از جریان اطلاع یافتند و مبلغین مسلمان برای جلوگیری از ارتداد برادران دینی خود به آن منطقه شتافتند. و دنباله داستان کاملاً طبیعی است: دو جبهه هندو و مسلمان در برابر یکدیگر صف آرایی کردند، کم‌کم آتش فتنه به سایر شهرها و ایالات سرایت کرد، هر فرقه‌ئی برای دفاع از مقدسات خود، به جان فرقه دیگر افتاد و هر چیزی را که معارض با خود تشخیص داد، بیرحمانه درهم کوبید، و بدین ترتیب نزاعی خانمان برانداز، سراسر هندوستان را فرا گرفت.

یکی دیگر از رهبران متعصب هندو بنام «پاندیت مالویا» (بگفته جواهر لعل نهرو در خاطرات زندگیش، این شخص از معروفترین رهبران حزب «مهااسبهای هندو» یعنی همان حزبی که باز نهرو از آن بعنوان سازمانی متعصب و ارتجاعی نام می‌برد و عملیات تعصب آمیز آن را موجب عکس العمل‌های فرقه‌ئی مسلمانان میداند، بوده است. شگفت آنکه با این وصف نامبرده در کتاب خود کوشش فراوانی بکار میبرد که چهره‌ئی حق بجانب و در خور ستایش برای این شخص ترسیم کند. رجوع کنید به اتوبیوگرافی نهرو چاپ اول ص ۲۳۱ ببعد.) نیز در جبهه ئی دیگر با «شراداند» همکاری میکرد، این شخص در پی ایجاد اتحاد میان هندوان بود و جوانان هندو را با جدیتی تمام، به تمرینات نظامی برای مبارزه با مسلمانان، فرا می‌خواند. رهبران دلسوز و با اخلاص هندو و مسلمان، از زندانها آزاد شدند و ناگهان با این وضع دهشتناک و تاسفبار مواجه گشتند، بدیهی است که این وضعیت برای آنان قابل تحمل نبود، احساس مشترک و یکنواخت همگی این بود که با کوششی تمام، اختلافات و برادر کشی‌ها را از بین برد و یا لااقل محدود ساخت و بار دیگر پرچم برادری و یگانگی را برافراشت. ولی متأسفانه کار از این مرحله گذشته بود و طوفان فتنه هر لحظه مهیب تر و



خانمان براندازتر، به پیکر هند می پیچید... طبیعی است که این حوادث ناگوار، جمعی از مسلمانان را که تا آن زمان به لزوم و امکان اتحاد مسلم و هندو، ایمان داشتند، در این عقیده متزلزل ساخت، هر چند جمعی دیگر از مسلمانان، نسبت به این فکر همچنان وفادار ماندند، لیکن به هر حال حوادث جاری، به رهبران حزب «مسلم لیگ» که برای حفظ حقوق مسلمین فعالیت می کردند، مجال فعالیت بیشتری داد و بدین مناسبت توجه توده مردم مسلمان به مساعی و افکار این حزب جلب شد و در نتیجه موقعیت شایانی کسب کرد. پیش از این تاریخ، یعنی در دوران اتحاد و همبستگی مسلم و هندو، این حزب که صبغه اسلامی و جنبه انفرادی و اختصاصی داشت، چندان مورد توجه و خوشبینی عامه مسلمین نبود، ولی این حوادث روح تازه‌ئی در وی دمید و موجب شد که مجددا حیثیت و موقعیتی بدست آورد و توده مسلمان، به دیده فرشته نجات، بدان بنگرد.

بسیاری از رهبران مسلمان که تا آن هنگام، هم در کنگره عضویت داشتند و هم از سران «مسلم لیگ» یا «نهضت خلافت» بشمار می آمدند، بر اثر این حوادث کم کم از «کنگره» کناره گرفتند زیرا احساس کردند که این حزب با اینکه دارای اعضای مسلمان نیز هست، بالاخره مؤسسه‌ئی هندوئی است و مسلمانانی که در آن عضویت دارند نمی توانند از انگیزه‌های عدوانی آن نسبت به جامعه مسلمان، جلوگیری کنند. (ص ۱۷۷-۱۷۹)

این کشمکش‌ها تا مدتی دراز ادامه یافته و روز بروز شدیدتر می شد، تا آنجا که در سال ۱۹۲۷ فقط در طول چند ماه ۲۵ نوبت زد و خورد و اغتشاش در اقشار مختلف هندوستان اتفاق افتاد که هر یک خبر مهم روزنامه‌ها و محافل شمرده می شد رهبران کنگره و «نهضت خلافت» علیرغم کوشش فراوان، نتوانستند آتش فتنه را فرو نشانند و صفا و یکرنگی گذشته را میان هندوها و مسلمانان برقرار سازند، شکاف و اختلاف روز بروز عمیق تر و ریشه دارتر شد، کم کم در بین رهبران نیز اندیشه دوری و جدائی قوت گرفت تا عاقبت بصورت یک واقعیت عملی پدیدارگشت.

مردم تدریجا احساس کردند که شور و حرارت ملی رهبران، به سردی گرائیده و یا ضعیف شده و جای آنرا احساسات فرقه‌ئی و مذهبی گرفته است. رهبران مسلمان نیز احساس کردند که رهبران هندو - و در رأس همه گاندی - تمامی نفوذ و قدرت خود را برای فرو نشانند آتش فتنه و از بین بردن اختلافات فرقه‌ئی، بکار نمی برند و آنچنانکه از یک رهبر ملی انتظار می رود، با بیطرفی کامل به نزاع این دو حریف نمی نگرند. (ص ۱۸۰)

نهرودر فصلی از کتاب شرح زندگی خود، زیر عنوان «آتش تعصبات فرقه‌ئی» می گوید: «از آنجا که کنگره مظهري از تمام احساسات ملی بود، این اختلافات گوناگون مذهبی هم بصورت حساس و مؤثری در آن منعکس می شد، کم کم سیک‌ها و دیگر اقلیت‌های کوچک نیز برای خود درخواستهای خاصی داشتند، هر فرقه‌ئی فرقه‌ئی دیگر را به کارشکنی علیه خود متهم می کرد و برای جلوگیری از آن به دولت متوسل می شد، در نتیجه گروه‌های مختلف می کوشیدند خود را در آغوش انگلیسیها بیندازند. عده زیادی از مسلمانان در کنگره شرکت داشتند که بسیاری از شخصیت‌های صالح و محبوبترین و با کفایت‌ترین رهبران سیاسی مسلمین هند، در میان آنها



بودند، این عده به مبارزه ئی پیگیر علیه احساسات فرقه ئی که بتدریج سرا سر هند را فرا می گرفت، دست زده و فعالیت هائی را برای از بین بردن موجبات اختلاف، آغاز کردند. برای این منظور حزب جدیدی بنام «حزب ملی مسلمانان» بوجود آوردند که با تعصبات فرقه ئی به مبارزه پرداخت. این حزب برای حل مسئله فرقه های مذهبی مجامعی تشکیل می داد که بنام «کنفرانس وحدت» نامیده می شدند و مهمترین آنها کنفرانسی بود که به دعوت مولانا محمدعلی در دهلی تشکیل شد. ولی این کنفرانس ها نتوانست موجبات نفاق و اختلاف را از میان بردارد، و هنوز کنفرانس وحدت سال ۱۹۲۴ منعقد در دهلی پایان نیافته بود که کشمکش و آشوبی بزرگ میان مسلمانان و هندوها در شهر الله آباد بر پا شد. بدیهی است که نه مسلمین و نه هندوان از این اختلافات سودی نمی بردند و فقط انگلیسیها بودند که در میانه بهره برداری میکردن».

هندوها، به اکثریت قاطع خودمباهات کرده و خود را صاحبان اصلی هندوستان، و مسلمین را بیگانگانی اشغالگر می دانستند، بر اثر این طرز فکر، آینده در نظر آنان جلوه و نمایش خاصی داشت، می اندیشیدند که بالاخره پس از زمانی، دوران جهاد و مبارزه با انگلیس سر آمده و هند به آزادی و استقلال، نائل خواهد شد و در آتروز سر تا سر کشور ملک طلق و تحت اختیار و تصرف تام آنان خواهد بود و شوکت و مجد باستانی هندوئیزم اعاده خواهد گشت ..

این، طرز فکر عمومی هندوان بود، نهایت افراد متعصب آنان - که جمع بیشماری بودند - این طرز فکر را بدون اندک ملاحظه ئی اظهار می کردند ولی سیاستمداران معتدل هندو، به مقتضای عقل و بنابر مصلحت روزگار، آنرا پنهان داشته و درانتظار فرصت و موقعیت مناسبی بسر می بردند.

دسته و اخیر، به همین مناسبت اصرار می ورزیدند که وحدت ملی محفوظ بماند و هندوستانی یکپارچه مشتمل بر اکثریت هندو و همه اقلیتها بنیان گردد. و بدینجهت از فریادهای تعصب آمیز گروه متعصبین که همچون نهیبی هشیار کننده و صید غافل و بی خیال بود - به شدت رنج می بردند. این صید غافل و بی خیال، مسلمانان بودند که بر حسب جریان عادی اوضاع، در آینده اقلیتی بشمار می آمدند که ناگزیر می باید محکوم و منکوب رأی و خواسته اکثریت هندو باشد. (ص ۱۸۱-۱۸۳)

حزب کنگره، با وجود جنبه ملی و عمومی ئی که بخود گرفته بود و با وجود آنکه ریاست یا رهبری واقعی آن را گاندی صلح جو به عهده داشت، با اینهمه، تحت تأثیر گروه افراطی و متعصب هندو همواره می کوشید که مسلمانان را از تفکر درباره آینده و خود بازداشته و نگذارد که برای تأمین آتیه اجتماعی خود نقشه ئی طرح کنند. در میان رهبران مسلمان نیز عده بیشماری تحت تأثیر دورنمای فریبنده هند متحد قرار گرفته و بر اثر همین انگیزه، در صفوف کنگره بیدریغ فعالیت میکردند، لیکن قضایای جاری آنانرا ناگزیر می ساخت که در عین حال از موجودیت و کیان جامعه اسلامی نیز فراموش نکنند، بدین سبب با جدیتی تمام می کوشیدند که در عین ایجاد زمینه و وحدت، ضمانت های عادلانه ئی مقرر نمایند که در سایه آن، تمامی فرقه های گوناگون مذهبی به آینده و خود با اطمینان و آسایش خاطر بنگرند. این کار در حقیقت شیرازه و وحدت بود و می توانست جبهه های مختلف مذهبی را در زیر پرچم یگانگی گرد آورد. این رهبران برای تأمین این منظور نهایت کوشش را در جهت سازش دادن میان خواسته های هندوان و مسلمانان مبذول داشتند. متأسفانه این مجاهدات دلسوزانه و خیرخواهانه به نتیجه نرسید و بلای تعصب جمعی کوتاه بین، اندوخته های معنوی



آنانرا بر باد داد بی شک این موضوع برای خواننده مایه شگفتی است که محمدعلی جناح مؤسس پاکستان در دوران ممتدی از عمر سیاسی خود، جزو جدی ترین طرفداران و شیفتگان اتحاد مسلم و هندو بوده و تا آنجا در این فکر پافشاری می کرده است که وقتی دولت انگلستان در سال ۱۹۰۵ استان بنگال را به دو قسمت هندو نشین و مسلمان نشین تقسیم کرد و عموم مسلمانان به این اعتبار که پس از محرومیتی طولانی در اینکار نشانی از آزادی و رفاه می دیدند - از این پیش آمد مشعوف و شادمان بودند... وی در شمار سر سخت ترین مخالفان تقسیم در آمده و با شدتی کم نظیر بدان حمله می کرد. و باز وقتی مولانا محمدعلی و سید وزیر حسن از جناح تقاضا کردند که پس از جدائی از مسلم لیگ، دوباره به آن حزب ملحق شود و وی بنا به دعوت و پیشنهاد آن دو، عضویت مسلم لیگ را پذیرفت، از آنان خواست که در کارت عضویت او قید کنند که «همکاری او با این حزب به هیچ عنوان موجب نخواهد شد که وی از هدف بزرگی که زندگی او وقف آن است، دست بردارد». بدین جهت در همان حال که به «مسلم لیگ» انتساب داشت، جزو با اخلاص ترین اعضای کنگره نیز بشمار می آمد و تا آنجا که قدرت داشت در ایجاد توافق میان دو حزب و ریشه کن ساختن اختلافات می کوشید، از جمله بر اثر مساعی او از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۲۰ جلسات سالیانه کنگره و مسلم لیگ در یک زمان تشکیل می شد و این خود وسیله نی بود برای رفع اختلافاتی که احتمالا از ناحیه یکی از دو حزب بروز می کرد. هندوها این حس وحدت طلبی را ارج نهاده و به او لقب پر افتخار سفیر وحدت دادند و چنانکه پیشتر گفتیم در بمبئی تالاری بنام او بنا کردند که بر آن نوشته شد: «این تالار بعنوان اعتراف به خدمات جاویدان آقای جناح در سال ۱۹۱۸ بنیان گردید» (ص ۱۸۵-۱۸۶)

در آروزگار، منطق جناح این بود که: «اگر کنگره در آینده حکومت هندوستان را بدست بگیرد، مسلم لیگ حزب اقلیتی خواهد بود که وجودش در وضع اجتماعی و سیاسی هند بی ضرر بلکه ضروری شمرده می شود».

کوتاه سخن آنکه وضع جناح و علاقه و وافر و حرص شدید او به اتحاد هندو و مسلمان در دورانی که «گوگیل» رهبر معتدل هندو، زمام رهبری کنگره را در دست داشت، آنچنان بود که همه موافقین و مخالفین بدان اذعان و اعتراف داشتند، و حتی پس از آنکه «گوگیل» وفات یافت و کنگره زیر نفوذ هندوان متعصب قرار گرفت باز، وی از فعالیت های خود دست نکشید، بدین امید که بالاخره روزی به هدف خود نائل آید و صفوف هندو و مسلمان رامتحد سازد. در دورانی هم که اختلافات فرقه نی سر تا سر هند را فرا گرفته و روح تفرقه و مذهبی در برجسته ترین شکل خود، تجلی کرده بود باز، وی امید خود را از دست نداده و در راه ایجاد توافق میان دو گروه متخاصم، کوشش و تلاش میکرد... ولی متأسفانه بر اثر سیاست تعصب آمیز کنگره و غرض ورزی های هندوان متعصبی که رهبری آنرا در دست داشتند، اینهمه کوششهای مخلصانه بر باد رفت و همین مسئله موجب شد که امید بی پایان این شخصیت اتحاد طلب، از بین برود و اعتماد و اطمینان او به رهبران هندو، به تردید و سوء ظن مبدل گردد. جمعی از رهبران هندو، میکوشیدند که میان هندوان و مسلمانان، ایجاد تفاهم کنند، یکی از این افراد «دیشبندو داس» رهبر بنگالی بود که مدتی ریاست کنگره را بعهدہ داشت، وی بمنظور رفع مشکلات مذهبی و سیاسی، خط مشی نوینی پیشنهاد کرد، ولی کنگره قطعنامه او را رد کرد به این بهانه که وی علیرغم هندوان، از مسلمانها پشتیبانی می کند.... این مرد به جرم اعتدال و میانه روی اش، در بستر ترور شد در اینصورت جای تعصب نیست اگر تلاش ها و فعالیت های جناح مسلمان در برابر طوفان این روح ننگین - روح تعصب جاهلانه - نتواند ثمر بخش واقع گردد. (ص ۱۸۶-۱۸۸)



«گوگیل» جناح را اینگونه ستوده بود: «جناح از کینه و بغض فرقه‌ئی میرا است و همین خصیصه او را بهترین سفیر اتحاد بین هندو و مسلمان قرار خواهد داد» و هم در آن کتاب می‌نویسد: «علاقه محمدعلی جناح به پر کردن شکاف میان هندوان و مسلمانان، به سر حد ولع و حرص رسیده بود، یکی از اقدامات وی آن بود که نامه‌ئی برای گاندی نوشته و اعلام کرد که با انتخابات مشترک در مناطقی که از هر دو فرقه تشکیل میشود موافق است، مشروط بر آنکه این انتخابات بر اساس شرائطی که مورد توافق طرفین است، انجام گیرد. ۲۸ نفر از رهبران مسلمان، منجمله دکتر انصاری و مولانا محمدعلی این نامه را امضاء کردند، گاندی نیز با این رأی موافقت کرد و حزب کنگره با اکثریت قریب به اتفاق، آنرا پذیرفت.

در مجمع عمومی مسلمانان که در آخر سال در ۱۹۲۸ دهلی تشکیل شد، پس از مباحثات و مجادلات زیاد، مواد زیر به اتفاق آراء مورد تصویب قرار گرفت:

«نظر به اینکه هند، کشوری پهناور و مشتمل بر نژادهای گوناگون است، تنها شکل حکومتی که با وضع آن سازگار و متناسب می‌نماید «نظام فدرالی» است به این معنی که هر یک از ایالات، دارای خودمختاری و حکومت داخلی مستقل باشد. قانون کنونی هند، به مسلمانان اجازه می‌دهد که نمایندگان خود را در همهء مجالس قانونگذاری، بطور مستقل انتخاب کنند، این حق نباید بدون موافقت مسلمین از آنان گرفته شود. در ایالت‌هایی که مسلمانان در اقلیت قرار دارند، باید حصهء عادلانه‌ئی از وزارت‌های مرکزی و ایالتی به آنان واگذار شود. همچنین در ایالاتی که اکثریت سکنهء آن مسلمانند، عینا مادهء قبل دربارهء اقلیت‌های هندو مراعات خواهد شد. برای مسلمانان باید در سراسر هندوستان، حصهء عادلانه‌ئی از مشاغل دولتی در نظر گرفته شود و همچنین فرهنگ، زبان رسمی، مؤسسات خیریه، مذهب و قانون احوال شخصی آنان مورد حمایت دولت قرار گیرد. (ص ۱۹۱-۱۹۲)

اینها بود خواسته‌هایی که مسلمانان هند به کنگره ملی پیشنهاد کردند و با عدم قبول رهبران کنگره مواجه شدند. بر اثر این بی‌اعتنائی، تودهء مسلمان، پیش از رهبران‌شان از تضییع حقوق خود بیمناک و نگران شدند و حس سوء ظنی که به آینده داشتند در آنان تقویت گشت، آنها می‌اندیشیدند که امروز با آنکه هنوز از حکومت هندوئی خبری نیست و این مسائل جز بر روی کاغذ و پشت میز سخنرانی مطرح نمی‌شود، اکثریت هندو حاضر نیست به حقوق آنها توجهی کرده و موجودیت آنانرا به چیزی محسوب دارد، بر این اساس اگر روزی هند به استقلال برسد و اکثریت زمام امور را بدست گیرد، با توجه به شرائط و مقتضیات قهری حکومت، سرنوشت مسلمین و خواسته‌های مشروع و طبیعی آنان چگونه خواهد بود؟.

آیا معنای این بی‌اعتنائی و بی‌توجهی آن نیست که مسلمانان باید در آینده از یوغ استعمار بریتانیا - که با همهء شدت و خشونت باز در مورد مسائل مذهبی از نوع تساهل و گذشت برخوردار است - خارج گشته، در زنجیر اسارت هندوان که سیاست‌شان محکوم روح تعصب و عناد شدیدی نسبت به مسلمین است و اساسا مسلمانان را در هند مردمی بیگانه می‌دانند و در انتظار موقعیت مناسبی برای گرفتن انتقام از آنان بسر می‌برند، گرفتار گردند؟.



تنها مسلمانان نبودند که از سیطره و حکومت هندوها در بیم و هراس بسر می بردند بلکه جمعیت انبوهی از خود هندوان که جزو طبقات بدبخت و محروم بودند - از جمله ۶۰ میلیون نجس ها - نیز از اعاده حکومت هندوئیسم که بر اساس نظام طبقاتی ننگینی استوار است ، بخود میلرزیدند .

اتفاقا حوادث تلخ و مرارت باری هم که گاه بگاه در گوشه و کنار هند پیش می آمد، وحشت و سوء ظن مسلمانان را تقویت می کرد . این حوادث خونین که گاه هزاران نفر زن و مرد و کودک را بکام خود می کشید ، غالبا از احساسات عمیق و اصیل مردم که ناشی از عقاید مذهبی و عادات و آداب موروثی دو فرقه بود ، سرچشمه میگرفت و بنابراین طبیعی است که نمی توانست حوادثی موسمی و قابل زوال باشد ، تنها راه علاج آن عبارت بود از اینکه اقلیت مسلمان در برابر اکثریت هندو تسلیم شود و از عقاید و آداب خود دست بردارد و کم کم موجودیت خود را در اکثریت هندو مستهلک سازد . . . و این نیز موضوعی محال و غیر قابل وقوع بود . جدائی از کنگره بدین ترتیب مسلمانان ، آینده خود را مبهم و تاریک می دیدند . بسیاری از رهبران برجسته مسلمان ، از کنگره دوری جستند ، زیرا احساس می کردند که همکاری با کنگره پس از آنکه این حزب ، آشکارا خواسته های مشروع و عادلانه مسلمان را رد کرده است ، خیانتی بزرگ نسبت به اسلام و مسلمین محسوب می گردد .

مولانا محمدعلی در آن وقت گفت: «ما از این جهت با گاندی معارضا می کنیم که نهضت او فقط بمنظور آزادی و استقلال هند نیست ، بلکه هدف آن است که جامعه مسلمان ، همواره جیره خوار و تحت قیمومت جمعیت «مها سبها» باشد».... در میان رهبران ، مولانا محمدعلی صمیمی ترین و نزدیکترین دوستان گاندی بود ، بطوریکه گاندی هر وقت در دهلی بود بدون استثناء ترجیح می داد که در منزل اقامت کند . بعلاوه ، در سال ۱۹۲۳ به ریاست حزب کنگره انتخاب شده بود و بیشک جدائی و کناره گیری چنین شخصی از گاندی و حزب کنگره ، کاری نبود که به آسانی صورت پذیرد . با اینحال وقتی روش خصمانه کنگره را با خواسته های مسلمانان احساس کرد یکباره از کنگره و از دوستی گاندی دست شست و حتی عکسهای گاندی را که بر دیوارهای منزلش آویخته بود جمع کرد و از آن پس تمام کوشش و جدیت خود را وقف اتحادیه مسلمانان (مسلم لیگ) نمود . همچنین محمدعلی جناح که بیش از همه رهبران مسلمان ، شیفته اتحاد مسلم و هندو و طرفدار سرسخت و جدی کنگره بود ، بر اثر عملیات مستبدانه کنگره ، خواه و ناخواه به جدائی از آن حزب و همکاری انحصاری با مسلم لیگ کشانیده شد . ((ص ۱۹۳-۱۹۵))

«راجند راپراساد» در کتاب خود... می نویسد : «تنها عاملی که کنگره را از موقعیت درخشان نخستین ، تنزل داد همین عقیده فرقه ئی بود ، عده بیشماری از رهبران معتقد بودند که ایجاد نوعی تساوی میان هندو و مسلمان ، موضوعی ضروری و لازم الاجراء است ، زیرا خواسته های مسلمانان چندان نیست که حتی در صورت برآورده شدن ، موجب درد سر بزرگی برای کشور باشد . در آن هنگام به خاطر هیچ کس هم خطور نمیکرد که نپذیرفتن این خواسته ها ، درآینده منجر به تجزیه و تقسیم کشور خواهد شد . (ص ۱۹۶)

از این تاریخ ، قدرت «مسلم لیگ» روز بروز فزونی گرفت ، و از طرفی بفکر افتاد که خواسته های خود را با انگلیس در میان نهد . . سالها بود که مسلمانان می کوشیدند برادران هندوی خود را بر مراعات حقوق مشروع خود اقناع کنند و نقطه توافق که مایه اطمینان متقابل و وسیله اتحاد باشد بوجود آورند . ولی این کوششها همگی بهدر رفته و بی اثر مانده بود ، لذا اینک چاره ئی نداشتند جز اینکه



خواسته های خود را با دولت انگلیس در میان نهاده و رسماً اعلام کنند که با هر گونه آشتی و سازش با کنگره که متضمن حفظ حقوق ایشان نباشد، موافقت نخواهند کرد. بدین ترتیب حزب مسلمانان بصورت جبههء سوم در مبارزات هند درآمد. کنگره از انگلستان می خواست که حکومت کشور را بدو واگذار کند، مسلمانان نیز از انگلیسیها می خواستند که از هند خارج شوند ولی بدین صورت که حفظ حقوق ایشان قبلاً تضمین شده باشد، زیرا برای مسلمانها قطعی بود که کنگره هر گاه خود را در هندوستان مستقل و تنها مشاهده کند، روشی مستبدانه و ظالمانه در پیش گرفته و حق آنانرا پایمال خواهد ساخت، در حالیکه آنان در شبه قارهء هند اقلیتی بزرگ تشکیل داده و در بعضی از ایالات مانند بنگال و سند و مناطق مرزی که امروز پاکستان را تشکیل می دهد، اکثریت قاطعی داشتند، طبعاً برای انگلیسیها آسان نبود که حتی با قطع نظر از سیاست استعماری، چنین اقلیت بزرگی را نادیده گیرند، بدینجهت پیوسته می کوشیدند خواسته های مسلمین و فریادهای دادخواهانهء آنانرا در کفهء مساوی با خواسته های حزب کنگره قرار دهند. (ص ۱۹۶-۱۹۷)

در همان اوان، میان تودهء مردم و در خارج از محیط سیاسی، کشتارهای دسته جمعی و وحشیانه نیز بصورت واقعیتی مهیب و دهشتناک جلوه کرده و با فریادی قوی تر و رساتر از مذاکرات سران و رهبران، حقایقی مکتوم و اسراری فاش نشده را از پرده بیرون می افکند... (ص ۲۰۱)

قیافهء خصمانه و بی اعتنای کنگره از یکسو و این واقعیت دردناک از سوی دیگر، دست به دست هم دادند و آهسته آهسته بدرخواستها و توقعات مسلمانان، شکل دیگری بخشیدند، برخی از رهبران مسلمان، بجای آنکه از انتخابات جداگانه و مستقل طرفداری کنند و خواستار زمینهء قدرت در مجالس قانونگذاری باشند، افکار خود را به آینده ئی دیگر و روشی دیگر منعطف ساختند و طرحی دیگر را که متضمن حفظ مذهب و موجودیت و سرنوشت آنها بود، وجهه همت قرار دادند و خواستار تأسیس دولتی مستقل و مخصوص بخود در مناطقی که اکثریت با مسلمانهاست، شدند با این دریافت که در غیر اینصورت، در حقوقشان پایمال و موجودیتشان محکوم خواهد گشت و فرهنگشان در اکثریت هندو تحلیل خواهد رفت و عاقبت یا مرگی تلخ و یا ذلتی تلختر از مرگ سرنوشت آنانرا در اختیار خواهد گرفت (ص ۲۰۱)

نخستین کسی که نغمهء پاکستان را ساز کرد و با طنین فریاد رسای خود، ضرورت تأسیس دولتی مسلمان و پشتیبان مصالح مسلمین و فرهنگ اسلامی را گوشزد نمود، شاعر و فیلسوف بزرگ مسلمان دکتر محمد اقبال نمود. اقبال در میان مسلمانان و غیر مسلمانان بعنوان یک رجل سیاسی، معروف نبوده مسلمین او را از دریچهء اشعار پر شور و پراحساسش که روح امید به بازگشت دوران مجد اسلامی را در مردم می دمید و عزت و بزرگداشت فرهنگ و آموزشهای این آئین را، به آنان تلقین می کرد، شناخته بودند و بدو عشق و ارادت می ورزیدند و از افکار و اندیشه هایش پیروی میکردند. درحقیقت افکار این مرد بزرگ، نقش رهبری توده های مسلمان را ایفا می کرد و امید به پیدایش یک رنسانس اسلامی را در آنان زنده می ساخت.



اقبال، توانست فقط بوسیله شعر مذهبی و اسلامی خود - و بدون آنکه همچون دیگر رهبران، فعالیت سیاسی داشته باشد - دلها را در پیرامون خویش مجتمع سازد. سپس آنگاه که همه افکار را متوجه خود یافت، یکباره طرز فکر سیاسی خود یعنی ضرورت تأسیس یک دولت مسلمان را بر آنان عرضه کرد و همگان را به سوی این طرز فکر رهبری نمود.

وقتی در کنفرانس سالیانه «مسلم لیگ» که بسال ۱۹۳۰ در شهر «الله آباد» تشکیل شده بود، به ریاست انتخاب شد، با روحیه دانشمندی صاحب نظر و متفکری عمیق، به سخن لب گشود و مسلمانان را به پذیرفتن این طرز فکر فرا خواند. در آن هنگام، محمدعلی جناح و مولانا محمدعلی که هر دو از بزرگترین رهبران مسلمان بشمار می آمدند، در لندن بودند. بنابراین اقبال، رئیس بلامنازع «مسلم لیگ» شد. هنوز تا آن هنگام، تئوری پاکستان در کنگره نئی عمومی و بافریادی دسته جمعی، ابراز نشده بود و پیش از آن تاریخ، همه تلاش رهبران و توده فرمانبر، فقط به منظور آن بود که با فعالیتهای پیگیر خود، حق مسلمین را در مراکز بزرگ محفوظ داشته و سهم آنان از انتخابات پارلمان و مشاغل عمومی، در قانونیکه پس از آزادی و استقلال هند تنظیم و تصویب خواهد شد، منظور بدارند و رفتن مولانا محمدعلی به لندن بدانجهت بود که از برادران هندوی خود مایوس گشته بود و می خواست زمینه تحصیل این مزایای مشروع و قانونی را در لندن فراهم کند. ... او بشیوه دانشمندی متفکر و محقق بزرگ، برای توده ها سخن گفت، و موجبات و حوادثی را که مؤید نظر او بود یک بر شمرد، فکر او عمیق و بیان او علمی و محققانه بود. خود وی در اثنای خطابه، سنگینی سخن خود را احساس کرد و بدین ترتیب اعتذار کرد: ... شما مردی را انتخاب کرده اید که معتقد است برای رهبری انسان در زندگی فردی و اجتماعی، مهمترین اثر و فعال ترین قدرت از آن دین است و بس... از مشکلات خصوصی و جزئی که اذهان مسلمین را به خود مشغول داشته، مطلقاً سخنی نمی گوید. زیرا معتقد است که این مشکلات، همه ناشی از یک مشکل اساسی و مهم است و آن مشکل عبارت از آنست که مسلمانان، شخصیت خاص خود را از دست داده اند و جامعه اسلامی دارای موجودیت مستقلی نیست تا در سایه آن بتواند آزادانه زندگی خود - آنچنان که می پسندد و می باید - سر و سامانی بخشد (ص ۲۰۵-۲۰۶)... هندوستان، همچون کشورهای اروپائی دارای وحدت زبان و نژاد و مذهب نیست، در این کشور ملت های مختلف با نژادها و زبانها و مذهبهای متنوع زیست می کنند، افکار و روشها و هدفهای زندگی این ملت ها، همچون ممالک اروپائی تحت تأثیر یک احساس واحد مشترک قرار ندارد، یقیناً روا نیست که میراث این ملت ها، مورد تعرض و تجاوز قرار گیرد، بلکه می باید حق هر ملتی را بدو واگذار کرد و اختیار اداره و تعیین سرنوشتش را به خود او موکول ساخت تا به هر نوع که با سنن و تعالیم روحی و مذهبی او سازگار است مسیر خود را انتخاب کند. من امیدوارم که این مجمع موافقت و تأیید کند که پنجاب و ایالت شمال غربی و سند و بلوچستان بصورت دولت مستقلی در آیند... اگر من برای تأسیس این دولت اسلامی پافشاری می کنم فقط به این دلیل است که با ایمانی را سخ معتمد: تشکیل چنین دولتی هم به نفع اسلام است و هم به صرفه و صلاح هند. زیرا از یکسو موجب توازن قدرتهای مختلف داخلی است و همین توازن قدرتهاست که آرامش و صلح را تأمین می کند، و از سوی دیگر برای اسلام فرصت و مجالی است که بتواند خود را از پیرایه های زشتی که در دوران حکومت های بی بند و بار و سودجو بدن بسته اند، پاک ساخته و حقیقت درخشنده و کامل خود را با اسلوبی متناسب و سازگار با روح زمان، به جهان عرضه کن... کاملاً روشن است که در آینده باید در شبه قاره هند، حکومت هایی بوجود آید که همه آنها



تحت اداره و دولت مرکزی واحدی که بر اساس وحدت زبان و دیگر خصوصیات قرار دارد، مجتمع باشند، این تقسیم حتما باید انجام گیرد، نهایت به صورتی که در آن، اجتناب از مشکلات موجود و رفع موجبات اختلاف، پیش بینی شده باشد. این کار بسی لازمتر از وضع قانون جدیدی برای آینده هند است، چه در این صورت همه مشکلات انتخاباتی خود بخود مرتفع خواهد شد... هندوها اصرار دارند که انتخابات، بطور عمومی انجام گیرد، منظور آنان جز این نیست که بتوانند در این انتخابات اکثریت قاطعی بدست آورده، اقلیت های غیر هندو را در خود هضم کنند و نگذارند که هیچیک از فرقه های مذهبی، شخصیت خود را بمعرض بروز و ظهور درآورد و رسالت خویش را به انجام رساند و به همین منظور است که به مردم تلقین می کنند که: انتخابات ملی با حفظ امتیازات فرقه نی سازگار نیست. به نظر آنان ملیت عبارت از آن است که یک فرقه فدای فرقه دیگر شوند و در نتیجه هندوها بتوانند همه چیز را برای خود ضمانت کنند... ولی واقعیت امر، برتر از خیال پردازیهای آنان است و ما هرگز به ادعای غیر منصفانه آنان تن در نخواهیم داد. راه حل هائی که از کارگاههای سیاست بریتانیا، به ملت هند پیشنهاد می شود فقط بمنظور آنست که نفوذ دولت انگلیس را در این سرزمین باقی نگاهداشته و همگی را چشم انتظار لطف و عنایت آن دولت قرار دهد، بیشک انگلیسیها به مصلحت خود نمی بینند که مسائل مورد اختلاف را حل کنند زیرا در اینصورت تمام بهانه ها و دست آوردهای آنان برای اقامت در هندوستان، باطل و بی اثر خواهد شد. من به مسلمانان هشدار می دهم و اعلام می کنم که باید هرگونه وضعی را که هندوها یا انگلیسیها پیشنهاد می کنند، مردود بدانند، راه مستقیم و میانه خود را که سرانجام به حفظ موجودیت اسلامی آنان منتهی می شود، طی کنند و با تشکیل دولتی مستقل، آزادی خود را که در سایه آن می توان خواسته های ملی و مذهبی را برآورده ساخت، بدست آورند (تا ص ۲۱۰)

هندوها مسلمانان را مردمی نجس و مادی می دانند با آنها معامله و آمیزش نمی کنند و از ابراز محبت به آنان می پرهیزند. مسلمانان نیز متقابلا به دیده مردمی بت پرست - که نه پیامبری به هدایتشان کمر بسته و نه کتاب آسمانی برایشان نازل شده - به هندوان می نگرند، و اگر گاه از طرف مسلمانان، سهل انگاری و مسامحه نی در این عقیده مذهبی شان بروز کند، جز آنکه بر عداوت و نخوت و بیاعتنائی هندوها بیفزاید و فکر نابود کردن و ریشه کن ساختن حریف را در مغز آنان راسخ تر کند، اثری نخواهد داشت (۲۱۱)

با آنکه در هنگام ایراد این خطابه (سال ۱۹۳۰) رئیس «مسلم لیگ» بود، «مسلم لیگ» تا سال ۱۹۴۰ نظریه و مستقیم را نپذیرفته و آنرا مبنای مبارزات حزبی قرار نداد. (ص ۲۱۲)

وقتی «کنگره» برای بار دوم، نهضت عدم همکاری را آغاز کرد، «مسلم لیگ» رسماً از همکاری و همگامی با کنگره امتناع ورزید و تنها موجب این کناره گیری آن بود که مسلمانان احساس کرده بودند که کنگره در قبول تعهدات مربوط به حقوق حقه و مسلمین، سهل انگاری و بی اعتنائی روا می دارد... عاقبت جناح تصمیم نهائی را گرفت، ندای وظیفه و دعوت قشر عظیم ملتی که چشم امید بدو دوخته بود، بالاخره او را به هند کشانید، بارقه و امیدی در دل او درخشیده و تردید و نومیدی را از او دور ساخته بود... مسلم لیگ در غیبت رؤساء و رهبران، در آستانه انحلال بود، لذا اعضای مسلم لیگ در سال ۱۹۳۴ به اتفاق آراء تصویب کردند که جناح رئیس دائمی این حزب باشد، بنابراین وی مجبور به بازگشت بود، کارهای خود را رو براه کرد و به هند آمد.



تصمیم جناح آن بود که در جسم فرسوده مسلم لیگ، جانی تازه بدمد و فاصله و شکاف میان سران قوم و توده ملت را پر کند و این حزب را از صورت یک حزب اشرافی و مخصوص طبقه بالا خارج و حزبی ملی و نماینده واقعی افکار مردم سازد و بدین وسیله، کنگره را وادار به شناسایی این حزب کند و اکثریت مسلمانان هند را بدان متصل نماید. اتفاقاً پس از زمانی اثر مطلوب این طرز مشی ظاهر شد، به این معنی که در دومین انتخاباتی که میانه سالهای ۱۹۳۸ و ۱۹۴۲ در هند انجام گرفت، مسلم لیگ موفقیت شایانی کسب کرد. در سال ۱۹۳۵ قانونی برای هندوستان تصویب شد که بموجب آن، اقلیت های متعدد اعم از مسلمان، مسیحی، پارسی، اروپائی و طبقات محروم (نجس ها) هر یک به تناسب می توانستند در وزارت های ایالتی و در مجالس قانونگذاری افرادی از خود گماشته و در انتخابات جداگانه و مستقل رأی دهند. این قانون موجب شد که در سر تا سر کشور، اردوگاههای متعددی بوجود آید و رشته الفت و اتحاد گسیخته تر گردد، با این وضع طبعاً هر یک از رهبران، فعالیت های خود را فقط در راه منافع فرقه ئی خود بکار انداختند و بالنتیجه، راه بسوی جدائی و استقلال مسلمانان هموارتر و این موضوع بصورت هدفی قاطع تر و حتمی تر جلوه گر شد. بدینجهت وقتی انتخابات سال ۱۹۳۷ آغاز شد، هندوها و مسلمانان هر یک بهتیه های مقدمات برای بدست آوردن اکثریت پرداخته و همچون دو گروه جنگی به معرکه آرائی مشغول شدند. این قانون نه مورد پسند کنگره بود و نه بر طبق رضایت مسلم لیگ. در عین حال هر دو حزب، مصلحت چنان دیدند که در انتخاباتی که بر اساس آن انجام می گرفت شرکت جویند. اتفاقاً کنگره در شش ایالت، اکثریت را برد و مسلم لیگ در این مرحله شکست خورد، لذا طبعاً رجال کنگره مناصب وزارتخانه ها را اشغال کردند و دست بکار اجرای طرحها و برنامه های خود شدند، البته این کار با صعوبت انجام می گرفت زیرا فرمانروایان انگلیسی، اشکالات و موانعی در سر راه آنان ایجاد می کردند و حتی چند مرتبه تصمیم گرفتند قرار را فسخ کنند. جناح و پشت سر او «مسلم لیگ» از موفقیت دشمنانشان نگران شده و حکومت رجال کنگره و شرکت آنان در وزارتخانه ها را طلیعه تحکم ۲۵۵ و سیطره هندوان بر مسلمین دانستند. (ص ۲۱۵-۲۱۸)

اقبال در سال ۱۹۳۰ این فکر را ابراز کرده و همواره در صدد بود که جناح را با خود همعقیده سازد و حتی در سال ۱۹۳۷ نامه ئی به وی نوشته و گفته بود: «آیا وقت آن فرا نرسیده که برای حل مشکلات مسلمین، دولتی اسلامی در هند تأسیس کنیم؟» ولی جناح با آنکه بشدت تحت تأثیر افکار اقبال قرار داشت و اقبال نیز با او در کمال صمیمیت بود و افکار خود را به او تلقین می نمود، با این حال همچنان در عقیده خود دائر بر لزوم هماهنگی و همبستگی مسلم و هندو در سایه دولت واحد، ثابت قدم بود و طبعاً مسلم لیگ نیز تحت رهبری و قیادت او همین عقیده را داشت. (ص ۲۱۸)

استاد قدری قلعبی در کتاب «غاندی ابوالهند» می نویسد: «راجع به طرح اقبال در سال ۱۹۳۳ از هیئت رهبری «مسلم لیگ» توضیح خواسته شد، پاسخ دادند: این یک قطعنامه خیالی و غیر عملی است که از حدروئای شاگرد مدرسه ها تجاوز نمی کند. در سال ۱۹۳۷ مسلم لیگ در جلسه سالیانه خود اعلام کرد که هدفش استقلال کامل هند بر اساس «اتحاد دموکراتیک ایالات هندوستان» است و این سخن به منزله نادیده گرفتن طرح پاکستان بود». اقبال در ۲۱ آوریل ۱۹۳۸ زندگی را بدرود گفت، در حالیکه مسلم لیگ طرح او را نپذیرفته و همه همت خود را بر تحقق بخشیدن به خواسته های مسلمانان در سایه دولت واحد هندوستان، گماشته بود و با جدیتی تمام نفوذ خود را در توده مسلمان گسترش می داد تا به سرنوشت مرارت بار انتخابات سال ۱۹۳۷ گرفتار نشود. جناح،



مردی سرسخت بود که به آسانی تسلیم نمی شد. لذا با پشتکاری عجیب به تقویت مسلم لیگ در مناطق انتخاباتی پرداخته و نتیجه آن شد که در انتخابات فرعی ۲۲ سپتامبر سال ۱۹۳۹ نشانهء موفقیت و پیروزی مسلم لیگ ظاهر گشت. شروع جنگ دوم جهانی در همان اوانیکه مردم شبه قاره هند غرق اختلافات و مجادلات بودند، جنگ دوم جهانی بر پا شد (سپتامبر ۱۹۳۹) لرد لینلیتگو که از سال ۱۹۳۶ نایب السلطنهء هند بود، بدون اینکه کوچکترین مشورتی با رهبران هند کرده باشد اعلام کرد که هندوستان نیز با بریتانیا در این جنگ شرکت خواهد داشت. رجال کنگره این عمل را توهین و تحقیری نسبت به خود تلقی کرده و با کشانیده شدن هندوستان در جنگ - در حالیکه ملت بدان رأی نداده و انگلستان هم در برابر این همکاری ذیقیمت، کوچکترین مزد و پاداش و تعهدی منظور نداشته است - بشدت مخالفت ورزیدند و در نوامبر همان سال، وزرای کنگره از مناصب خود استعفا دادند. ولی نایب السلطنه باین عمل اعتنائی نکرده به فعالیت خود برای فرستادن هندیان به میدان جنگ، ادامه داد. احزاب هندوستان همه با شرکت و دخالت در جنگ مخالف بودند، فقط لازم بود که خط مشی ملت هند در برابر این پدیده کاملاً روشن و معین گردد. در داخل کنگره، راجع به این مسئله اختلاف نظر و مناقشهء عمیقی جریان داشت. گاندی روی معتقدات مذهبی خود، طرفدار سرسخت عدم شرکت در جنگ بود، اصول مذهبی و اخلاقی او حکم می کرد که بر وی هیچ انسانی نباید اسلحه کشید و با هیچ کس نباید با زور و عنف روبرو شد. حتی بر اثر این طرز فکر با نایب السلطنه هم ملاقات کرد و بوسیلهء او به دولت و ملت انگلستان پیغام داد که به روی هیتلر اسلحه نکشند و برای جنگیدن با او از وسائل روحانی و مسالمت آمیز استفاده کنند و چنانکه پیشتر گذشت، این پیشنهاد مایهء تمسخر و استهزای نایب السلطنه شد.

در برابر گاندی، جبههء نیرومند دیگری به رهبری ابوالکلام آزاد رئیس حزب، وجود داشت که معتقد بودند شرکت و دخالت در جنگ، در صورتیکه بریتانیا متقابلاً حاضر به اعطای استقلال هندوستان باشد، مانعی ندارد. این اختلاف نظرها، کشمکش عجیبی در داخل کنگره ایجاد کرده بود. تا اینکه بالاخره قرار بر این شد که در صورتیکه بریتانیا تعهد کند پس از پایان جنگ، استقلال هندوستان را عملی سازد، شرکت در جنگ از طرف رهبران هند تصویب شود. ولی بریتانیا هیچگونه وعدهء صریحی در اینباره نداد، طبیعی است که رجال کنگره هم با شرکت در جنگ موافقت نکردند و اختلافات داخلی کنگره خودبخود منتفی شد، بلافاصله رهبران کنگره برای ابراز مخالفت کامل خود با شرکت در جنگ، نهضت «عدم همکاری» را تجدید کردند، دولت نیز متقابلاً دست به عکس العملی شدید زد، هزاران نفر از رهبران و اعضاء را بازداشت کرد و رئیس کنگره را به دو سال زندان محکوم ساخت.

با گذشت زمان، دامنهء جنگ بر سر حداثد هند کشیده شد، وساطت بعضی از شرکای جنگ و بخصوص اصرار پرزیدنت روزولت رئیس جمهور آمریکا، دولت انگلستان را مجبور ساخت که در سیاست هندوستان تجدید نظر کند و با نظر جدی تر و مساعدتری به خواسته های ملت هند بنگرد، لذا سراسرستافورد کریس را که وزیر مشاور کابینهء ائتلافی زمان جنگ و از رجال کاردان و معروف انگلیس بود، به هندوستان فرستاد تا با برآوردن خواسته های ملت هند، نظر آنانرا با شرکت در جنگ موافق سازد.



ولی بر اثر علل و موجباتی چند، مذاکرات فیما بین حزب کنگره و فرستاده دولت انگلیس بجائی نرسید و میسیون « کریپس » با ناکامی به انگلستان مراجعت کرد. در نتیجه، بازداشت شدگان تا پایان جنگ در زندان ماندند. مسلم لیگ مسئله تقسیم را پیش می کشد در همان هنگام که حزب کنگره شرط دخالت در جنگ را تعهد استقلال و وحدت هند اعلام کرده بود، مسلم لیگ نیز فعالیت جدیدی را در ناحیه دیگر آغاز کرد. در ۲۳ مارس ۱۹۴۰ مجمع عمومی مسلم لیگ به ریاست جناح در لاهور تشکیل شد، کلیه مسلمانان وابسته به مسلم لیگ، در این اجتماع شرکت داشتند، در این جلسه، حزب مسلم لیگ، برنامه و هدف تازه خود را اعلام کرد و قطعنامه مهم و معروف خود را که متضمن پذیرش نظریه اقبال و ایجاد دولت اسلامی مستقلی در هند بود، صادر نمود.

در این قطعنامه صریحا اظهار شده بود که: هر گونه نقشه و طرح یا راه حلی که مربوط به تنظیم قانون اساسی در این کشور باشد، فقط در صورتی برای مسلمانان عملی و قابل قبول خواهد بود که بر اساس « ایجاد حکومت دموکراسی اسلامی مشتمل بر همه ایالاتی که دارای اکثریت مسلمانند » بوجود آمده باشد. (تا ۲۲۳)

وی به خبرنگار انگلیسی گفته بود: « پاکستان بدون شک تأمین شده است و این عمل از آنجا ناشی شده که تنها هدف کنگره، این است که هر نوع سازمانی را که در داخل کشور باشد از بین ببرد و خودش را همچون یک سازمان فاشیستی با قدرت فائده، یا بدترین نوع قدرت، بر همه چیز و همه کس تسلط دهد. (ص ۲۲۴)

اختلاف بین این دودسته فقط ناشی از اختلاف مذهب نیست بلکه مولود اختلاف قانونی و فرهنگی است، بحقیقت می توان گفت، اینها نماینده دو تمدن جداگانه هستند. وجه متمایز و مشخص هندوئیسم در طبقه بندی و رعایت جنس ها است که مبنای سیستم مذهبی و سیستم اجتماعی است و جز در یک زمینه خاص، هندوئیسم تحت تأثیر هیچیک از فلسفه های غربی واقع نشده است، از طرف دیگر، کیش اسلام، مبتنی بر نظریه مساوات است» (ص ۲۲۵-۲۲۶)

برای جلب عواطف مسلمانان هندوستان و دولت ها و احزاب اسلامی سراسر جهان، از هندیان مسلمان درخواست کرد که در جبهه های جنگ بین الملل، با سربازان دول اسلامی نجنگند، در مسئله فلسطین نیز با اعراب اظهار همدردی نمود و بالاخره از هندوها درخواست کرد که در ایالات هندو نشین، نسبت به مسلمانان با عدالت رفتار کند. وضع چنان شد که هر سخن یا پیشنهاد یا گفتگوی سیاسی که متضمن تصویب دولت مستقل اسلامی نمی بود، در محافل مسلم لیگ مردود شمرده می شد و به همین دلیل بود که پیشنهادات « سراسرستافورد کریپس » از طرف آن حزب رد شد. کنگره نیز متقابلا عقیده مسلم لیگ را بشدت محکوم می ساخت و با نظریه تقسیم هند، مجدانه مبارزه می کرد و همواره پیشنهادهایی در چهار چوب عقیده خود تقدیم می داشت، و طبیعی است که همه این پیشنهادات از طرف مسلم لیگ رد می شد.

بدین ترتیب این دو حزب بزرگ، در دو جبهه کاملاً مخالف قرار گرفته و هر یک نقشی خاص برای آینده خود بازی می کرد. در این میان، یکی از اعضای مؤثر کنگره بنام «پراجا کوپال شاری» که نخست وزیر مدرس و رئیس سابق کنگره بود، نقش میانجی میان دو حزب را به عهده گرفت و به این عنوان که قوای ژاپن در مرزهای هند مستقر شده و در این موقعیت، اتحاد و همبستگی میان اردوگاههای



مختلف هند ضروری است، دو پیشنهاد تهیه نمود و در یکی از اجتماعات حزب کنگره که در مه ۱۹۴۲ تشکیل شده بود، تقدیم حزب کرد و درخواست کرد که کنگره، یکی از آن دو پیشنهاد را بپذیرد.

یکی از دو پیشنهاد، تسلیم در برابر نظریهء ایجاد پاکستان، و دیگری ایجاد اتحادیه ئی مرکب از کنگره و مسلم لیگ، بود.

کنگره، به هر دو پیشنهاد فقط یک پاسخ داد و آن این بود که: هر طرحی که وحدت هندوستان را تهدید کند و به اقلیت ها اجازه دهد که برای خود حکومتی مستقل تشکیل دهند، بیشک به مهمترین بهره هائی که هند فقط در صورت وحدت و یکپارچگی بدست خواهد آورد، زیانی بزرگ وارد می سازد و لذا کنگره با هرگونه پیشنهادی از این قبیل مخالف است. پس از دریافت این جواب، راجا کوپال شاری از حزب کنگره، کناره گرفت. ... در سال ۱۹۴۴ که گاندی از زندان آزاد گشته بود، باز همین شخص توانست که وی را وادار به ملاقات و مذاکره با جناح سازد. این ملاقات در ۹ سپتامبر ۱۹۴۴ در خانه جناح آغاز شد و تقریباً ۲۰ روز ادامه یافت ولی بالاخره به نتیجه نرسید و دو حریف بدون اینکه به نقطهء مشترکی برسند، از یکدیگر جدا شدند.

گاندی، طرح جناح را در مورد تقسیم نمی پذیرفت، و جناح نسبت به این طرح، اصرار می ورزید. گاندی می گفت: هندوستان یا باید اساساً تقسیم نشود و یا حداکثر، ایالات مسلمان نشین، بصورت خودمختار تحت ادارهء حکومت مرکزی قرار گیرد، بعلاوه، اصولاً این مسئله باید تا لحظهء تحصیل آزادی و استقلال، در عهدهء تعویق افتد و تصمیم نهائی در پارلمان هند آزاد گرفته شود. جناح، نمی توانست این رأی را بپذیرد زیرا مطمئن نبود که پارلمان هند آزاد که بالطبع اکثریت آنرا هندوها تشکیل خواهند داد، حاضر باشد به آسانی از سلطه و حکومت خویش بر قسمتی از هندوستان چشم پوشد و آنرا به مسلمانان تقدیم کند. بعقیدهء جناح، گاندی صیاد چیره دستی بود که می خواست با چشم پوشی و اغماض سطحی خود، مرغک بی خبر را در دام اندازد و پس از آنکه او را گرفتار ساخت، فقط دربارهء سرنوشت او بمیل خود بیندیشد ولی هرگز او را آزاد نسازد بسیاری از مورخین اعتراف نموده اند که حوادثی که بعدها در کشمیر اتفاق افتاد و علیرغم اکثریت مسلمان، حکومت آنجا را هندوها بدست گرفتند، کاملاً این پیش بینی و دور اندیشی جناح را تأیید کرد و ثابت نمود که وحشت جناح از تسلط هندوها و در نتیجه رد پیشنهاد گاندی و حزب کنگره، وحشتی بموقع و صحیح بوده است. (تا ۲۲۹)

استاد عقاد می نویسد: «گاندی به اعتقاد ما مردی بزرگ یا «روحی بزرگ» بود ولی با اینوصف، هم کیشان وی با مخالفینش در این موضوع همعقیده اند کهاو با تمام وجود، مردی برهمنائی بود، انگیزه های روانی او، ابزار کار او و بالاخره، هدف و ایده آل او همه از آئین برهمنائی الهام می گرفت، روزه های طولانی، مقاومت منفی، دعوت به «آهیمسا» (این کلمه مرکب است از «آ» «علامت منفی» و «هیمسا» بمعنی بدی و تعدی) و این کلمه از اصول مهم مذهب برهمنائی و جانشینی است و منظور از آن تعدی نکردن به هر جان دار است.) نیز جلوه ئی از آموزشهای برهمنائی بود، هدف او از این نهضت جز این نبود که شبه قارهء هند را تبدیل به «راماراج» سازد یعنی کشور «راما» خدای برهمنایان (نهر و نیز در آنجا که با ملالت خاطر از آمیخته شدن نهضت هند به مسائل مذهبی (اسلامی و هندوئی) سخن می گوید به این واقعیت اشاره می کند.)، همان خدائی که گاندی در لحظه آخر زندگی، وقتی گلولهء آن مرد جنایتکار، سینه اش را شکافته بود، نام او را بر زبان آورد... عکس العمل طبیعی این رهبری آمیخته با روح برهمنائی، زائیده شدن رهبری



دیگری است که درست در نقطهء مقابل آن، با وضعی مشابه فعالیت کند و با تمام قدرت، رسالت خود را به پایان برد. بنابراین، قیام گاندی، بطور طبیعی قیام جناح را به همراه داشت و اگر جناح در این صراط قدم نمی نهاد، بیگمان شخص دیگری این رسالت را به عهده می گرفت».

به این دلیل بود که جناح با استقامتی تمام و بدون کوچکترین تردید و تزلزل بر سر نظریهء خود ایستاد و از تهمت هائیکه دشمنانش بر او وارد می آوردند، اندیشه نکرد. مخالفین می گفتند که او با پیش کشیدن مسئلهء تقسیم به وضع موجود هند یعنی در اشغال انگلیسیها بودن، کمک می کند و او در مقابل معتقد بود که سر و صدای وحدت هند موجب می شود که انگلیسیها به بهانهء حمایت از اقلیت ها مدت بیشتری در کشور بمانند پس تنها راه بیرون کردن آنان، تقسیم کشور است. (۲۲۹-۲۳۰)

نهر و... می نویسد: «جناح و مسلم لیگ، هرگز در فکر همراهی با کنگره و پیش بردن مسئله آزادی هند نیستند، بلکه وضع موجود را ترجیح می دهند» (ص ۲۳۱)

در تاریخ ۱۸ دسامبر ۱۹۴۳ «مستر بیورلی نیکولس» نویسندهء کتاب «فتوای در مسئلهء هندوستان» با جناح ملاقات کرد و چون در ضمن مصاحبه، به این تهمت نهر و اشاره نمود جناح گفت: «کسی که چنین فکر می کند، نه تنها به حسن نیست من، بلکه به فراست و هوش انگلیسیها نیز بی عقیده است، زیرا بدون شک تنها چیزی که انگلیسیها را در هند نگاه می دارد، فکر سخیف و غلط هندوستان متحد است که گاندی امروز پرچم آنرا به دوش می کشد، تکرار می کنم که فکر هندوستان متحد، یک اختراع انگلیسی، و افسانه ئی جدا خطرناک است که منجر به اختلاف و کشمکشی بی پایان خواهد شد و تا وقتی که این اختلاف بپا باشد، انگلیسیها برای ماندن در هند، بهانه ئی محکم در دست خواهند داشت. و این تنها موردی است که قاعدهء کلی «تفرقه بینداز، حکومت کن» نسخ شده است. «ما در این سخن که «هندوستان متحد یک اختراع انگلیسی است» با جناح همعقیده نیستیم، زیرا وحدت هندوستان، بهترین وسیله برای حکومت هندوها بر سر تا سر هند بود» (ص ۲۳۲)

این اختلاف، ریشه ئی عمیق داشت و از مغایرت و تضاد هدفها میهمی گرفت. ریشهء عمیق، بدانجهت که عقاید و روش های زندگی دو گروه، بشدت با یکدیگر مخالفت و مغایرت داشت. و تضاد هدفها، از آنجا که هر یک از دو گروه، دارای هدفی روشن و آشکار بود و بخاطر تحقق بخشیدن آن و حفظ منافع و مصالح فرقهء خود، نهایت کوشش را مبذول می داشت، و مسلم است که تا وقتی مبنای عقیدتی دو گروه، دارای اختلاف اصولی و اساسی است، هدفها هرگز نمی تواند متحد و متوافق باشد. ضمناً باید فراموش نکنیم که نخستین کسی که مسئلهء تقسیم را پیش کشید و تا لحظهء مرگ این فکر را بوسیلهء خطابه ها و سروده هایش در مردم تزریق کرد اقبال بود، و بطور مسلم هیچ آفریده ئی نیست که بتواند اقبال را متهم کند به اینکه حتی یکروز از دوران عمرش آلت دست یا بلندگوی استعمار بوده است. (ص ۲۳۵)

سراسر افورد کریپس بار دیگر به هندوستان آمده تا دربارهء حکومت آیندهء باسران و رهبران کشور مذاکره کند. مولانا آزاد بنام رئیس کنگرهء ملی، نامزد گفتگو با وی شد و پس از مذاکرات ورد و ایرادهای زیاد، عاقبت معلوم شد که برای حل مسئلهء حکومت آیندهء



هند فقط یک راه حل موجود است و آن عبارتست از پذیرفتن مسئله و فرقه های مذهبی یعنی آنچه بصورت یک واقعیت محسوس متجلی بود. . بار دیگر تشنجات خونین میان مسلمان و هندو بروز کرده و کشتارهای فرقه ئی همه جا را فرا گرفته بود. در ۴ اوت ۱۹۴۶ که نایب السلطنه، نهرو را برای نیابت ریاست دولت انتخاب کرده و از مسلم لیگ و رئیس آن نامی نیاورده بوده، رهبر مسلم لیگ محمدعلی جناح این عمل را بشدت تقبیح کرده و به مسلمانان دستور داد که با افراشتن پرچم سیاه بر فراز خانه ها و مغازه هایشان نسبت به این بی اعتنائی و نادیده گیری، اعتراض کنند و مخالفت خود را با تسلط هندوها، بدینو سیله ابراز دارند. بلافاصله صله میلیونها پرچم سیاه در هر گوشه برافراشته شد، اینعمل برای ایجاد تشنج عمومی کافی بود. . کینه های دیرین بار دیگر زنده شد، جنگ اعصاب همه جا را فرا گرفت و کشتارهای دسته جمعی آغاز گشت و ده ها هزار مسلمان، قربانی این واقعه شدند. برای مسلمانان، مسئله و زندگی و شرافت، مطرح بود. . این جریانات، مسئولین امور را در لندن و در هندوستان سخت بوحشت انداخت و آنانرا وادار ساخت برای پیدا کردن طرحی که هندوستان را از چنگ هیولای مهیجنگهای خانمان برانداز داخلی نجات دهد، سرعت عمل بیشتری بخرج دهند. بدینجهت جلسات و کنفرانسهای مشورتی فراوان تشکیل شد، گاندی و دیگران برای ایجاد آرامش در سراسر هند براه افتادند. . ولی این زحمات نیز ثمری نبخشید و اغتشاشات خونین همچنان ادامه یافت. جنگ اعصاب میان مسلمانان و هندوها و سیک ها به نهایت درجه رسید. و کشتارهای دسته جمعی بار دیگر تجدید شده و رقم کشتگان به نسبت زیادی بالا رفته بود. . دیگر چاره ئی جز این نبود که رهبران و مسئولین، تسلیم واقعیت شوند و طرح تقسیم را که ایده بلکه زندگی مسلمین را تشکیل می داد بپذیرند تا مگر از این راه بتوانند شعله و این فتنه و عالمگیر را فرو نشانند. کنگره بر اثر فشار این حوادث، ناگزیر شد نظریه و تقسیم را بپذیرد، لذا در روز ۳ ژوئن سال ۱۹۴۷ موافقت خود را با قطعنامه و تقسیم، اعلام کرد. رهبران سه فرقه و بزرگ مذهبی: جواهر لعل نهرو و نماینده و هندوها، محمدعلی جناح نماینده و مسلمانان و سردار بالدیو سنگه نماینده و سیکها، این قطعنامه را برای ملت قرائت کردند و پیروان خود را به پذیرفتن آن توصیه نمودند و بدیهی است که نهرو و سردار سنگه نارضایتی خود را از این قطعنامه پوشیده نداشتند.

کنگره شرط کرد که دو استان بنگال و پنجاب نیز باید بر حسب اکثریت ساکنین آنها تقسیم شوند یعنی قسمت مسلمان نشین این دو استان متعلق به پاکستان و قسمت هندونشین آنها ملحق به هندوستان گردد، و جناح بخاطر خاتمه دادن به نزاع، این شرط را پذیرفت با اینکه این عمل به زیان مسلمانان تمام می شد، زیرا بر طبق قرارداد، می باید این دو استان بخاطر اکثریت مسلمانی که دارند، یکسره در اختیار دولت پاکستان قرار می گرفتند، ولی کنگره نسبت به تقسیم این دو ایالت اصرار ورزید و رهبر مسلمانان نیز نظر به مصالح عمومی، از این حق مشروع چشم پوشی نمود.

در این هنگام، رهبران هندوستان توافق کردند که در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ استقلال هند اعلام شده و مسئولیت اداره و کشور، به دو دولت جدید (هندوستان و پاکستان) تسلیم شود. . و بدین ترتیب پس از آن رنج ممتد و طولانی، و پس از آن کشتارها و خونریزیهای بیسابقه، در سایه و ثبات و استقامت بی نظیر جناح و طرفدارانش، نظریه و تشکیل دولت اسلامی مستقل واقعیت و تحقق یافت و کشوری متشکل از ایالاتی که اکثریت مسلمان داشتند، در نقشه و جهان پدیدار گشت و قائد اعظم محمدعلی جناح پدر پاکستان، همانکسیکه زندگی خود را در راه ایجاد این کشور صرف کرده بود، بعنوان نخستین زمامدار آن، تعیین شد. (۲۴۵-۲۴۶)



بدین ترتیب، کشور پاکستان از دو قسمت متشکل شد: قسمت شرقی یعنی منطقهٔ مسلمان نشین بنگال با جمعیتی در حدود ۴۲ میلیون، و قسمت غربی، یعنی ایالت مرزی شمال غربی، بلوچستان، سند و پنجاب غربی با جمعیت ۳۳ میلیون. سرنوشت امیرنشین‌ها پس از تقسیم هندوستان، تصمیم نهائی دربارهٔ ولایت‌هایی که امیران هندو یا مسلمان بر آنها حکومت می‌کردند، موکول به رأی خود این امیران گردید و قرار بر این شد که امرای این ولایات، برای انتخاب تابعیت هندوستان یا پاکستان، سه چیز را مورد توجه قرار دهند: - مذهب ساکنین ولایت. - خواستهٔ اهالی. - وضع جغرافیائی ولایت. ... پاره‌ئی از این ولایات اشکال تراشی هائی پیش آمد که امکان الحاق آنها را به یکی از دو دولت، از بین برد. یکی از این ولایات کشمیر است که تا کنون در حالت بلاتکلیفی باقی مانده و مایهٔ نزاع و اختلاف و کشمکش دو دولت گردیده است و در حقیقت، همچون جراحی است که انگلیسی‌ها در جسم شبه قاره باقی گذاشته و از هند، خارج گشتند (ص ۲۴۶-۲۴۹)

